

گفتگوی تمدن‌ها، ایده‌های فراموش شده

دکتر محمد قرنگوزلو

درآمد و نه شکوایه

عالی جناب عمادالدین محمود مشهور به زکریای قزوینی (وفات ۶۸۲) از جمله نویسندگان خوش ذوق نیم‌گامه تاریخ اجتماعی این کهن بوم و بر بود که اگر چه به سبب افق محدود دانش روزگار و زمانه‌ای که در آن می‌زیست، مرزهای جغرافیای تاریخی را با فلسفه و شعر و شعور و ادبیات در آمیخت و هیچ‌گاه مانند خلف معاصرش استاد دکتر پیروز مجتهدزاده، شولای رعنائی جغرافیای سیاسی را بر الگوی قامت قیامت اندیشه‌اش برش ندارد، اما به هر حال بیش از قده و قواره علم صورۃ الارض دوران خود، خنک قلم چالاک و چابک خویش را در سرزمینی که به علت ناامنی ناشی از هجوم پرادبار قوم تاتار و کمند کمین حرامیان سفر میان دو شهر یا روستایش به کوچی غربیانه در راه آخرت می‌مانست، جولان داد، تا از فرجام خاطرات خطیر مشاهدات خطرناک خود، دو اثر جغرافیایی در عصر عسرت و سترون بی‌اثران، برای ما به یادگار گذارد: یکی «آثار البلاد و اخبار العباد» و دیگری «عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات». اما این همکار پر کار، مانند همه فاضلان روزگار برکنار مانده از زمام مراد، در اثر دوم خود عبارتی دارد بدین مضمون که اگر انسان‌ها ناگهان با عقل پخته به شهر دنیا وارد شوند، با هر پدیده و عنصری - که در نزد همگان عادی و به هنجار و معمولی است - به صورت شگفت زده رو به رو خواهند شد. این نظریه را ششصد سال پس از جناب زکریای قزوینی، دانشمندی از ینگه دنیا به نام هابسبورگ چنین بیان کرده بود که اگر امروز اجداد ما زنده می‌شدند، با آن که می‌توانستند به زبان ما گفت و شنود کنند و مسایل کلی را بفهمند و بفهمانند، وقتی با واژه‌ها و اصطلاحاتی چون حزب، روزنامه، بانک، رئیس جمهور، پارلمان، کامپیوتر، اینترنت، ماهواره و... رو به رو می‌شدند به معنای درست آن حتی با توضیح و تفسیر نیز راه نمی‌بردند و زمانی که برای نمونه دستگاهی مانند تلفن یا تلویزیون می‌دیدند، دچار تعجب و ناباوری می‌شدند، و چنانچه وسیله‌ای ساده چون یک رادیوی دو موج به دست آنان می‌دادیم، از آنجا که نمی‌توانستند فهم خود را بر اندازه دانش رایج معاصر متطبق کنند، نه فقط نمی‌توانستند از رادیو استفاده کنند، بلکه در حیرت

چندو چون تعریف این پدیده و در جستجوی ارتقا و تطبیق عقل خود با وسیله‌ای که برای یک کودک دبستانی امری عادی است، چه بسا کارشان به جنون می‌کشید یا دست کم با این وسیله ناآشنا بلایی بر سر خود می‌آوردند.

به طور طبیعی مشکل از آنجا آغاز می‌شود که آنان متعلق به روزگاری سپری شده هستند و هر اندازه هم با زبان و ادبیات ما آشنا باشند - مانند ما که امروزه با همان زبان و کلام و کلمه رودکی و حافظ ارتباط گفت‌وگویی برقرار می‌کنیم - فاصله عمیق دنیای آنان با جهان ما چندان زیاد است که هر گونه تلاش برای تفهیم ایشان کمترین سودی نخواهد داشت. اگر این ماجرا از این سو نگرسته شود، می‌تواند مثلاً ورود ما به پارک دایناسورهای اسپیلبرگ را تداعی کند، با این تفاوت که ما با کم و کیف حیات انحطاط یافته دایناسورها آشنا هستیم و می‌دانیم که آن موجودات خطرناک و بی‌مغز اگر چه قادرند در صورت باز تولید حیات خود با یک تکان سیم چند متری خود ساختمانی بلند را فرو بریزند، اما یک گله از این موجودات با بهره‌گیری از ابزارهای ساده‌ای مانند گلوله‌های بی‌هوش کننده تا ساعت‌ها مثل یک مارمولک کوچک، خنثی و بی‌خطر خواهند شد و سرانجام این که تهاجم فرضی و عنان گسیخته هزاران تن از آن هیولاها برخلاف فیلم‌هایی که از کینگ کنگ و گودزیلا ساخته می‌شود، توسط یک هواپیمای «ب-۵۲» مجهز به چند کیلوگرم اورانیوم غنی شده از میان خواهد رفت. طرح این نکات حاشیه‌ای برای مطرح کردن ماجرای است که ناگزیر نیازمند حاشیه‌ای دیگر است.

زنده یاد غلامحسین ساعدی از جمله نویسندگان توانایی بود که سوگمندانه دست پلید حوادث چندان امان نداد که شب را سحر کند. در توانمندی قلم و اندیشه ساعدی همین بس که منتقدان و ناظران سخت‌گیر و بر و سوسه و وسواس برآند که اگر چشمه جوشان آفرینش ادبی و هوش خروشان سیاسی وی - که به یمن تخصصش در زمینه روانپزشکی، انسان‌ها و شخصیت‌های داستان‌هایش را چنان که شاید تعریف می‌کرد - توسط ساواک قلع و قمع و کور نمی‌شد، قادر بود عرصه ادبیات داستانی زبان فارسی

این میان ناگزیر گروهی نه این و نه آن نمونه را می‌پسندند و مدعی می‌شوند که اصلاً مرغ یک یا بیشتر ندارد و توسعه یعنی ابتدا توسعه فرهنگی و بعد... و سپس بحث و مناقشه و جدلی بی‌پایان که راه به جایی نمی‌برد و نباید هم ببرد، زیرا روند گفت‌وگو و مفاهمه در کشور نهادینه نشده است؛ چرا که افراد درگیر در موضوع مورد مناقشه کارشناس نیستند و هر کسی حرف خود را می‌زند و راه خود را می‌رود.

چنین وضعی در مورد دیگر مسایل حاد و سرنوشته‌ساز از جمله «جهانی شدن»، «توابع ارتباط با جهان خارج» (سیاست خارجی)، برنامه‌های اقتصادی (آموزه بازار آزاد یا اقتصاد دولتی یا...)، نگرش فرهنگی به سخت‌افزارهای رسانه‌ای و هر موضوع تازه از راه رسیده‌ای وجود دارد و در این راه حتی فاجعه‌آزمون و خطا نیز فراتر می‌رود. اگر روزگاری قاجاریه نمی‌دانستند با مصیبت دردناکی به نام تلگراف چه کنند و بلای رادیوی دو موج‌گیر بیان رضاخان را گرفته بود، امروز نیز وضع به همان منوال است. چندی پیش دعوا بر سر آزادی یا اسارت ویدیو بود و امروز غوغا بر سر ماهواره است و اینترنت و فیلترینگ سایت‌های ضالّه! و خدا می‌داند که فردا کدام «بی‌سیم» اهالی این روستا را به جان هم خواهد انداخت. البته وضع مادر زمینه حلّ مسایل نظری و اندیشگی نیز بهتر از موضوعهای سخت‌افزاری پیش گفته نیست.

ببینید در هیچ جای دنیا، سامونل هاتینگتون و ایده پوک و بی‌بنیادش به اندازه ایران سرها را گرم نکرده است تا نویسندگان و استادان دانشگاه‌ها کاسه چه کنم چه کنم به دست گیرند و بر سر و کول هم بزنند. می‌گویم گرم کردن سرها و نمی‌گویم گفت‌وگو و نوشتار و تضارب آرا. در هیچ جای دنیا مانند ایران احزاب، افراد، روزنامه‌ها و گروه‌های سیاسی این قدر یکدیگر را متهم به محافظه‌کاری و چپ و راست و رفرمیست بودن نمی‌کنند، بی‌آن که کسی واقعاً مفهوم درست این واژه‌ها را بداند. در همه جای دنیا احزاب محافظه‌کار - برای نمونه - تابلوی نام و نشان دار و ساختمان و روزنامه دارند و محافظه‌کار بودن یا نبودن، فحش یا اتهام سیاسی نیست، اما در ایران اگر کسی بخواهد دیگری را تخریب کند فوراً با برچسب «محافظه‌کار»، کار طرف را می‌سازد!

راه دور نمی‌رویم، همین ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها با تمام بوق و کرناهایش امروز پس از گذشتن ۵ سال از طرح آن در جریان سخنرانی آقای خاتمی در پنجاه و سومین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد (۷۷/۷/۳۰)، چه گلی بر سر ما زده است؟ ایده‌ای که می‌توانست به یاری دانشگاه‌ها و نهادهای ناپسندای نظریه‌پرداز، تبدیل به یک تئوری و سپس استراتژی کارساز برای حلّ چالش‌های ناشی از گریز از تعامل و گفت‌وگو مؤثر واقع شود و از یک منظر، بسیاری از ناترازی‌های اقتصادی سیاست خارجی ما را تعدیل و هموار سازد و به عنوان یک رژیم حقوقی انسان‌دوستانه و

را از حدّ و اندازه گایریل گارسیا مارکز نیز فراتر ببرد. باری از ساعدی مجموعه نمایشنامه‌ها و داستان‌های بی‌نظیری به جای مانده که هر یک در جای خود شایسته تأمل است. از این دست است مجموعه داستانی «عزاداران بیل» که فیلم به یادماندنی «گاو» بر پایه داستان چهارم این مجموعه و سناریویی که شخص ساعدی نوشته است، تهیه شده و هنوز هم در شمار بهترین آثار و شاهکارهای سینمای اندیشه و فلسفی جهان است.

در همین کتاب «عزاداران بیل»، داستانی رقم خورده است که طی آن گروهی مستشار آمریکایی در انجام مأموریتی، بی‌سیم خود را گم می‌کنند و در این میان یکی از روستاییان ساده لوح بیل، آن دستگاه شگفت‌انگیز را می‌یابد و از آن‌جا که روستای بیل برخلاف روستاهای همجوار خود امامزاده‌ای نداشت است و مردم ناگزیر بوده‌اند که درد و دردمندان و حاجات و نیازهای خود را به امامزاده روستای رقیب ببرند؛ و... مرد بی‌چاره به گمان این که نذر و نیازهای اهالی روستا اجابت یافته و این بدیده (بی‌سیم آمریکایی) همان ضریح امامزاده موعود است، بی‌سیم را بر گاری می‌گذارد و به روستا وارد می‌شود و چون ریش سفیدان ده، عقلشان به جایی نمی‌رسد جز این که آن دستگاه همان آرمان دست‌نیافتنی است که شبان و روزان دراز به قصد یافتنش دست به آسمان بلند کرده‌اند، به سرعت دست به کار می‌شوند و اطراف بی‌سیم با خشمت و کاهگل اتاکی می‌سازند و شبانه کار را به پایان می‌رسانند و عکم و کتل هایشان را به محل امامزاده منتقل می‌کنند. از سوی دیگر سربازان آمریکایی در جست‌وجوی وسیله نظامی گمشده به روستای بیل می‌رسند و پس از اندک کندوکاوی، آنتن بی‌سیم را که مثل خروس بی‌محل از حصار بیرون زده است می‌بینند و باقی ماجرا به راستی خواندنی است... (غلامحسین ساعدی، ۱۳۵۵، داستان ششم).

اینک از ظاهر و باطن عملکرد و وضع و حال و مآل روزگار ما چنین پیداست که ما نیز انگاری جماعتی از همان روستای بیل هستیم یا فرد مورد نظر زکریای قزوینی یا همان اجداد «هابسبورگ» که به گونه فرضی زنده شده‌اند یا گروهی از اصحاب کهف بازمانده از عصر دقیانوس که ناگهان و به فرموده حافظ شیراز «از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم» و با هر آن‌چه از ینگه دنیا می‌رسد، در آغاز و تا مدت‌ها چنان و اگر ایانه بر خورد می‌کنیم که به راستی دیدنی است. برای نمونه، سال‌ها درباره ماجرای «توسعه» به بحث و جدل می‌پردازیم و دسته‌ای از ما سیاست و عمل دسته‌ای دیگر را به باد سخره می‌گیرد و با چند انتصاب و تغییر برنامه، روزی نو و روزگاری نو را - بی‌محاسبه زمان و فرصت‌های طلایی صرف شده برای فلان برنامه - آغاز می‌کند و چون نوبت به دیگر کسان می‌رسد، باز در بر همان پاشنه می‌چرخد؛ چرا که من معتقدم: «تحقق توسعه پایدار، یعنی تقدّم اجرای توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی» و تو اعتقاد داری که: «نه جانم! تا توسعه اقتصادی محقق نشود، کو تا توسعه سیاسی؟» و در

صلح مدارانه تکمیلی در کنار رژیم حقوق بشر، مرهمی بر زخم‌های ما و دیگر ملت‌ها و دولت‌های در حال توسعه جنوبی بگذارد. و اصولاً از همین زاویه نیز مورد اقبال و استقبال سازمان ملل متحد قرار گرفت. به کجارسیده است؟ نگارنده به اعتبار این که بیشترین حجم تحقیق و مطالعه و نوشتار را در این زمینه داشته است، به خود اجازه می‌دهد که با یقین کامل، پاسخ پرسش پیشین را با یک کلمه «هیچ» و نه البته «چیزی کمتر از هیچ» پاسخ بگوید. هدف، بررسی آسیب‌شناسانه موضوع استقبال نشدن از ایده «گفت‌وگویی تمدن‌ها» و لایه شکافی چیستی و خام ماندن آن تا اندازه همان ایده چند سال و چند ده سال پیش نیست. بی‌این تحقیق و بررسی و باز نمود نیز می‌توان مسأله را حل کرد. در کشوری که دانشگاه به مفهوم واقعی در آن استقرار نیافته است (منظور امکانات سخت‌افزاری دانشگاه‌ها نیست)، و سهمش در تولید دانش جهانی کمتر از نیم درصد است و شمار نوشتارهای معتبر استادانش و مراجعاتی که به این نوشتارها می‌شود اسفبار است، در کشوری که سهم پژوهش دانشگاه‌های آن از «GNP» کمتر از یک درصد است و سطح دانش مراکز آموزش عالی آن - به گفته معاون پژوهشی وزارتخانه مربوطه - هنوز در حد همان قد و قواره دارالفنون است (رضا منصوری، ۱۳۷۶، بخش اول)، در کشوری که درآمد مالی استاد دانشگاهش کفاف زندگی روزانه را نمی‌دهد و هنوز در دانشگاه‌هایش جزوهای کهنه به شیوه قدما تدریس می‌شود، در کشوری که معدود نظریه‌پردازانش - مانند شادروان دکتر حسین عظیمی - می‌باید مدت‌ها خانه نشین شوند و از فرط ناچاری و برای نواله ناگزیر تسلیم نظر مشورتی دادن به فلان و بهمان شرکت بازرگانی مولد چیپس و کنسرو لوبیا شوند، در کشوری که هنوز در مرحله‌هایسازی برای نظریه‌پردازی در مورد مسایل و مشکلات گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گیر کرده است، به راستی چه گونه می‌توان انتظار داشت که بتواند مباحث پیچیده و پرچالشی مانند توسعه جهانی شدن، گفت‌وگویی تمدن‌ها و... را حل و هضم و تعریف کند؛ از ایده به عمل برود؛ حل مشکلاتش را فراتر از ترجمه یکی دو جلد کتاب وارداتی ببیند و بتواند در یک کلام، جهانی ببیند و بومی عمل کند؟ در مورد همین ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها، نگارنده در یک بررسی دقیق همه مطبوعات، مجلات و فصلنامه‌های داخلی دارای مجوز را با هدف استخراج همه مقالات و تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته و منتشر شده بود، مورد مذاکره قرار داد. نتیجه این تحقیق حاکی از آن است که از اول فروردین ۱۳۷۶ تا پایان اسفند ۱۳۸۰، فقط ۵۹۷ مقاله، یادداشت و گفت‌وگو - صرف نظر از کیفیت و محتوای آن‌ها - درباره ابعاد گوناگون ایده «گفت‌وگویی تمدن‌ها» چاپ و منتشر شده است. به عبارت دیگر، در اوج گرم بودن تنور این ایده، هر ماه فقط دوازده مقاله و گفت‌وگو و یادداشت در این زمینه انجام گرفته است! و امروز بی‌گمان می‌توان ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها را با وجود

خودنمایی ساختمان آبرومند آن در خوش آب و هوایترین منطقه تهران، ایده‌ای فراموش شده دانست؛ ایده‌ای که با همه اهمیت و قابلیت راهبردی‌اش، هیچ‌گاه تعریف نشد و از بدنه تنگ و خام یک ایده بیرون نیامد و لباس نظریه (ثوری) و استراتژی نبوشید.

باری نوشتار مبسوطی که در پی خواهد آمد، یک بخش از ۵ فصل کتابی است که قرار بود سال ۱۳۸۰ با عنوان «در جست‌وجوی گفت‌وگویی تمدن‌ها» منتشر شود و البته همه کارهای آن اعم از مطالعه، تحقیق، تایپ، ویرایش، حروفچینی، تا طراحی جلد و غیره پیش رفت، اما از سوی ناشر محترمی که قرارداد چاپ آن را امضا کرده بود و خود یک پای مرکز بین‌المللی گفت‌وگویی تمدن‌ها به شمار می‌رفت (و می‌رود) بدین بهانه که موضوع دیگر به روز نیست (!!) زنده به گور شد.

اینک با احترام و خضوع کامل، این بخش از آن کتاب حرام شده، تقدیم خوانندگان بزرگوار و فرزانه‌وزین ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی می‌شود تا در فرصتی دیگر اگر مجالی بود چهار بخش دیگر نیز به همین شیوه منتشر شود. شاید از این راه نتیجه چند سال تلاش پژوهشی نگارنده به هرز نرود و - نوسیدانه می‌گویم - باز هم شاید این مطلب مبسوط بتواند روزنه‌ای بگشاید تا مگر گامی در راه نظریه‌سازی ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها برداشته شود. در هر صورت، صرف نظر از دستیابی به دو نتیجه یاد شده، این نوشتار - و دیگر مطالب این کتاب که نعلش آن بر زمین مانده، از جمله نقد نظریه برخورد تمدن‌ها که بخش‌های معتناهایی از انتقادهای آن را شخص آقای ساموئل هانتینگتون نیز پذیرفته است - نقطه پایانی است بر چند سال تلاش و فعالیت پژوهشگری که صادقانه و بی‌هرگونه چشمداشت و بی‌رهتوشه قدم در راهی گذاشت که جز اتلاف عمر، هیچ برایش نداشت؛ پژوهشگری که هرگز سودای سود در سوییادی و جودش خانه نگشود و با وجود همه بدعهدی‌ها، هیچ‌گاه لب به شکوه نگشود که:

معرفت نیست در این قوم خدازا مددی

تا برم گوهر خود را به خسریدار دگر

زیرا می‌دانست - و می‌دانیم - که در پس لابی بندوبست‌ها، حتی در عرصه نشر اندیشه، گاه کار اعمال سلیقه‌های شخصی یا تسویه حساب‌ها به جایی می‌رسد که نتها می‌توان گفت:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغسب که خرف می‌شکند بازارش

فاجعه منهن

بامداد روز سه‌شنبه یازدهم سپتامبر، آمریکاییان در شرایطی چشم‌به‌روی آخرین روزهای تابستان سال ۲۰۰۱ گشودند که جهنمی از آتش و غبار و مرگ بر قلب منهن در شهر نیویورک و حساس‌ترین مرکز نظامی ایالات متحده در واشنگتن فروریخته بود. شاید میلیاردها مردمی که مهم‌ترین حادثه جهان پس از جنگ

در یافتند و احساس قهرمانی و ناکامی در درونشان پدید آمد و تبدیل به حماسه شدند. شاخه‌ای از اقوام اسب سوار آریایی، در حدود سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد به ایران آمدند. این نخستین مرحله برخورد یا تماس معنوی تمدن‌ها با یکدیگر بوده است.

بررسی تاریخچه و چگونگی سیر تعاملی تمدن‌ها از حوصله و رسالت این نوشتار بیرون است و ما برای آن که از فرایند تأثیرپذیری تمدن‌ها به جنبه‌های مثبت گفت‌وگوی تمدن‌ها راه یابیم، به چند نظریه در این زمینه اشاره می‌کنیم.

ابن خلدون معتقد بود صاحبان تمدن‌هایی که از تن دادن به برخورد با تمدن‌های دیگر گریزانند و به حفظ ارزش‌های خود دل خوش کرده‌اند و تابع نوعی بیگانه‌ستیزی هستند، [قابل توجه آقای ساموئل هانتینگتون] دچار درون‌گرایی و سکون ذهنی می‌شوند. به عقیده این جامعه‌شناس برجسته اندلسی، «ابن سینا» محصول همنشینی و مرادده و تماس بین تمدن‌های ایرانی، اسلامی و یونانی بوده است. در تأیید نظر ابن خلدون یادآور می‌شویم که فتوحات اعراب در سرزمین‌های متمدن از مدیترانه تا هند و آسیای مرکزی، ارزش‌ها و غنای علمی و فرهنگی بسیاری برای مسلمانان به همراه آورد. مسلمانان پس از دو قرن سکوت، از همه سو به فرهنگ و تمدن غنی یونان و آثار ارزشمند اخلاقی کنفوسیوسی، بودایی و زرتشتی در چین، هند و ایران دست یافتند. شهرهایی چون کوفه، بصره و بغداد به سرعت برپا شد و همین همسایگی، سبب نوعی تعامل تمدنی گردید. ارزش‌های بالنده نسطوری از ادسا (Edessa) و نصیبین به گندی شاپور و سپس بغداد منتقل شد. اسلام از اندلس تا چین نفوذ یافت و در همه جا بر حسب استعداد و هوش و فطرت ساکنان سرزمین‌های فتح شده، آنان را به تحصیل علوم برانگیخت. «ایران و اندلس از تمام ممالک بیشتر در این راه پیش رفتند به طوری که بزرگان علمای اسلام از ایرانیان و اندلسیان می‌باشند.» (قاضی صاعد، ص ۱۷۲-۱۶۹).

ژرژ صلیبا در کتاب «علم هیأت در تمدن اسلامی» اثرپذیری تمدن اسلامی از آثار فکری تمدن‌های مجاور را چنین شرح داده است:

در دهه‌های آغازین تمدن اسلامی، نفوذ منابع غیر یونانی به هیچ وجه اندک نبوده است. «زیچ شهریاری» ساسانیان در همان سال‌ها به عربی ترجمه شد. و می‌توان گفت که خوارزمی (بنیان‌گذار علم جبر) متأثر از سنت‌های غیر یونانی و به‌طور اخص ایرانی بوده است. ترجمه متون یونانی در عرصه ستاره‌شناسی مدتی بعد، در دوران خلافت عباسی (به اهتمام برمکیان) آغاز گردید. و مهم‌ترین واقعه در این زمینه ترجمه بطلمیوس به عربی بود. (بطلمیوس خود مصری و ساکن اسکندریه بود، اما به سنت یونانی ارسطویی تعلق داشت). [در این جا پاسخ این پرسش بسیار اساسی است که] چرا مسلمانان

جهانی دوم و بزرگ‌ترین فاجعه تروریستی سده جدید را از صفحه تلویزیون‌های خود می‌دیدند، آن‌گاه که دومین هواپیمای مسافربری به یکی از برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی نزدیک شد و پس از چشم بر هم زدن سرخی خون و آتش، انفجاری مهیب را ترجمه کرد، تا لحظاتی در گنجی ناشی از ناباوری فرورفته و از خود پرسیده باشند: این صحنه‌ها گوشه‌ای از جلوه‌های ویژه یک فیلم سینمایی فوق مدرن «اکشن» بود یا همه واقعتاً در توفانی از رؤیا و هذیان و وحشت عینیّت یافته بود؟ هر چه بود، جهان در بامداد روز یازدهم سپتامبر از مرکز امنیّت و سرمایه، عربده‌های ناامنی و خشونت شنید و بیش از هر زمان دیگری به ضرورت تلاش بیشتر برای استوار ساختن پایه‌های صلح و ثبات از راه رفتارهای مسالمت‌آمیز اندیشید. چه بسا رخ دادن این حادثه شگفت‌آور، آن هم در سیه‌دم نخستین سال سده جدید، سالی که با عنوان گفت‌وگوی تمدن‌ها نامیده شده است، بتواند انسان معاصر را اندکی به خود آورد تا برای پاسداری از سلامت و بهداشت خود و محیط زندگی‌اش، چاره‌ای بیندیشد. آیا گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند این چاره باشد؟

تعامل تمدن‌ها

اگر بپذیریم که گفت‌وگوی تمدن‌ها نوعی تعامل انسانی در سه حوزه تمدنی، فرهنگی و دینی میان ملت‌ها و دولت‌هاست، و اگر به این واقعیت تاریخی مجاب شویم که هیچ تمدنی را نمی‌شناسیم که بر کنار از همزیستی مسالمت‌آمیز و تعامل با تمدن‌های دیگر شکوفا شده و بالیده باشد، ناگزیر باید به این حقایق کنمان‌ناپذیر تسلیم شویم که:

- گفت‌وگوی تمدن‌ها، پادگفتمان برخورد تمدن‌ها نیست؛

- گفت‌وگوی تمدن‌ها، صرف‌نظر از ایده‌ها و دیدگاه‌های متفکران عصر مدرنیته - از توین‌بی تا خاتمی - دارای ریشه‌های طبیعی تاریخی است و در متن خود از بن‌مایه‌های جامعه‌شناختی، معرفت‌شناختی و پایه‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی برخوردار است؛

- گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند در صورت تئوریزه شدن و پذیرفتن چارچوب‌های راهبردی به عنوان یک نظریه یا راهکار در پارادایم روابط و مناسبات بین‌المللی ایفای نقش کند؛

- از نظر پیشینه تاریخی نیز تمدن‌ها بیش و بیش از آن که با یکدیگر در نزاع و برخورد بوده باشند، حالت تعاملی و تعاونی داشته‌اند.

آلفرد وبر نخستین تماس، ارتباط و تعامل تمدن‌ها را تا حدود هزاره سوم پیش از میلاد، باستانی می‌کند. اختراع ارابه جنگی و ظهور اقوام اسب سوار در آسیای مرکزی در حدود هزاره سوم پیش از میلاد، آغاز آشنایی و تماس اقوام مختلف با هم بود، زیرا اقوام اسب سوار که تا چین، هند و مغرب زمین پیش تاختند و با تمدن‌های بزرگ ارتباط برقرار کردند، وسعت دنیا و ناپایداری جهان هستی را

توانستند اهمیت منابع یونانی را که حتی در سرزمین بیزانس نیز به فراموشی سپرده شده بود، دریابند و این سنت کم و بیش مطرود را احیا کنند؟ بازایی سنت یونانی مروهون تلاش اندیشمندان مسلمان است. سرانجام این که عصر ترجمه صرفاً عصر ترجمه نبوده است و مسلمانان سهم بسیاری در پیشرفت علم داشتند. (فاضلی، نوروز، ۱۳۸۰/۵/۷).

با این همه نباید از دستاوردهای عظیم علمی و فرهنگی دوران ترجمه که از اوایل سده سوم هجری آغاز شده و به شکوفایی تمدن اسلامی انجامیده است، به سادگی گذشت. واقعیت این است که با تأسیس بیت الحکمة بغداد و اوج گیری نهضت ترجمه و به همّت دانشمندان بزرگی چون جورجیس بن بختیشوع، ابوزکریا یوحنا بن ماسویه، علی بن زیاد التمیمی، ابویحیی البطریق، حنین بن اسحق عبادی، ثابت بن قره حرانی، ابن المقفع

و... مهم ترین دستاوردهای تمدن سریانی، یونانی، هندی، اسکندرانی و چینی به زبان عربی ترجمه شد. در ارزش حرفه این مترجمان زیر دست همین بس که متفکر برجسته ای چون عبدالکریم شهرستانی از حنین بن اسحق عبادی در کنار فیلسوفان تراز اولی از جمله یعقوب بن اسحق کندی، یحیی نحوی و ابوسلیمان محمد مقدسی، تحت عنوان علمای اسلام نام برده است. (شهرستانی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۵) از نویسندگان معاصر، کسانی چون مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» و سید حسین نصر از دستاوردهای فرخنده تعامل تمدن ها - و بویژه دو تمدن اسلامی و ایرانی - به نیکی سخن گفته اند: «بر اثر باران فیض قرآن کریم، در سرزمین پر استعداد روح ایرانی، معارفی به بار آمد که به سرعت جهان آن زمان را فرا گرفت و دانشمندان ایرانی به وجود آمدند که توانستند برای بار اول در تاریخ ایران مشعل علم و دانش را در سطح جهانی برافروزند و خود در سراسر گیتی شناخته شوند.» (نصر، ۱۳۵۰، ص ۱۱۸) قدر مسلم این است که در ایران پیش از اسلام، تمدن درخشانی وجود داشته است. از گفته های ابن سینا چنین پیداست که در آن دوران نوعی حکمت و فلسفه به گونه غیر یونانی در ایران و مشرق زمین وجود داشته است. (ابن سینا، ص ۱۰) آنچه شیخ اشراق (سهروردی) از آن باعنوان آرای حکمای فهلوی و حکمت خسروانی یاد کرده است، چیزی نیست جز آثار و عقاید حکمی فیلسوفان ایرانی پیش از اسلام، همچون جاماسف، فرشاوشر و بوذرجمهر. (سهروردی، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۱۱) یاقوت حموی نیز به نوشته های دانشمندان ایرانی پیش از اسلام، که بیشتر در زمینه طب و نجوم بوده اشاره کرده است. (یاقوت حموی، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۸۷۷)

به گفته ابن ندیم، در ایران پیش از اسلام، فن ترجمه شایع بوده و در آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن دیگر ملتهای تأثیری ژرف داشته است. (۱۳۴۳، ص ۶۳۴) در تاریخ «ابی القدا» همین گفته ابن ندیم

تأیید شده است. در فصل دوم این مجموعه به نقل از ویل دورانت خاطر نشان شدیم که تمدن یونانی از میراث غنی «ذخایر سه هزار ساله علم و هنر» خاورمیانه، سود سرشار برده است. (ج ۱، ص ۳۰۷) در این جا و در اثبات نظریه صاحب تاریخ تمدن به دیدگاه ابن خلدون - که قرن ها پیش از ویل دورانت از این تأثیر پذیری و تعامل سخن گفته است - اشاره می کنیم تا دانسته شود که ارتباط تمدن ها چقدر در شکوفایی يك تمدن مؤثر بوده است: «و اما ایرانیان بر شیوه ای بودند که به علوم عقلی اهمیت عظیم می دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود. زیرا دولت های ایشان در منتهای پهنای و عظمت بود. و هم گویند که این علوم پس از آن که اسکندر، دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت، از ایرانیان به یونانیان رسید. چه اسکندر بر کتب و علوم بی شمار و بی حد و حصری از ایشان دست یافت.» (ابن خلدون، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۰۶۸)

بیشتر گفته شد که ابن خلدون تمدن های بیگانه گریز را به بیگانه ستیزی متهم کرده بود. وکتور فون اشتراوس در تکمیل نظریه ابن خلدون معتقد است تمدن هایی که با یکدیگر تماس معنوی ندارند، جزو تاریخ مشترک انسان ها به حساب نمی آیند. (بیگدلی، ۱۳۷۷، ص ۴۲۶) به عقیده کارل یاسپرس، وجود نقاط مشترک معنوی بین تمدن ها، دعوتی است به برقراری ارتباط و گفت و گو میان تمدن ها به منظور درک عقایدشان که به انسان یاری می دهد تا از تنگی تاریخی و تعصبات خود به در آید و به دنیای فراخ گام نهد. (یاسپرس، ۱۳۶۳، ص ۱۵) بعد از اشینگلر بر آن بود که تمدن ها از نوعی هم زمانی و یکسانی برخوردارند و هر قدر هم مختلف باشند دارای اصول و مراحل مشابهی هستند. (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۲۷۲) نکته مثبت و قابل توجه در مبحث تعامل تمدن ها، دیدگاه های جدید ساموئل هانتینگتون است. وی در آخرین کتاب خود باعنوان «برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی» که به سال ۱۹۹۶ منتشر شد، به نقل از لستریسون بر ضرورت تعامل تمدن ها تأکید می کند: «تمدن های گوناگون باید یاد بگیرند تا در تعاملی صلح آمیز در کنار یکدیگر زندگی کنند، از تجربه های یکدیگر پند بگیرند؛ تاریخ و اندیشه و هنر و فرهنگ یکدیگر را بیاموزند و به عنای زندگی خود بیفزایند. اگر جز این باشد در دنیای شلوغ و کوچک، شاهد چیزی جز سوء تفاهم، تنش، برخورد و فاصله نخواهیم بود.» (۱۳۷۸، صص ۷۹۲۱-۳۰-۵۱۶) و جالب این جاست که هانتینگتون در آخرین سطر همین کتاب، برخورد تمدن ها را بزرگ ترین خطر تهدید کننده صلح جهانی می داند و در جای دیگر خاطر نشان می شود: «اجتناب از جنگ جهانی تمدن ها بستگی دارد به این که رهبران جهان ماهیت چند تمدنی سیاست جهانی را پذیرفته، برای حفظ آن با یکدیگر همکاری کنند.» (همان) وی در بخش دیگری از دیدگاه های جدید و تعدیل شده خود از تعامل تمدن ها چنین یاد می کند: «در قرن بیستم رابطه میان تمدن ها از

انسان‌ها در دنیایی یکپارچه زندگی نمی‌کنند، ضرورت تعامل ملت‌ها را با تعبیر «دورگه‌گی، اختلاط و آمیختگی» مطرح می‌کند: «ما همه انسان‌های چندپاره‌ای هستیم. چون هیچ کدام در دنیای یکپارچه‌ای زندگی نمی‌کنیم. هیچ کس در هیچ کجای دنیا. من چیزهایی را از ویتنامی‌ها و کامبوجی‌ها شنیدم که حیرت کردم. ویتنامی‌ها بدون شک ملتی قهرمان هستند. با قدرت‌های بزرگ درافتاده‌اند، فرانسوی‌ها را شکست داده‌اند. آمریکایی‌ها را نیز به نحوی از سرزمین خود راندند. مع ذلك چهار هیچ غرور کاذب نشدند و دایم بر این نکته تأکید می‌کنند که دوره جنگ تمام شده و این فصل به پایان رسیده. باید با جهان جدید هماهنگ بود. [آیا شایگان می‌خواهد به کنایه و تلویحاً همین راهکار را فراروی ملت ایران بگذارد؟] بغض و کینه را باید کنار گذاشت و دشمنان قدیم را دعوت به همکاری کرد، زیرا هزینه این حماسه قهرمانی بسیار سنگین بوده است. آنان می‌گویند ما پنجاه سال جنگیدیم، در حالی که دیگران به توسعه خود پرداختند. حال ما نیز باید وارد قافله تمدن شویم. دیگر نمی‌توانیم نافته جدابافته بمانیم. بی‌گمان بحران‌های بزرگی که بشریت را تهدید می‌کند، امروز از آن همه ممالک جهان است. بحران محیط زیست، بحران ازدیاد جمعیت، فقر، کمبود آب، آلودگی هوا... همچنان که بحران‌های دیگر مرزی نمی‌شناسند و دامن گیر همه شده‌اند، فرهنگ‌ها نیز دیگر مرزی نمی‌شناسند و دایم در تلاقی‌اند. به همین دلیل است که صحبت از حوزه اختلاط می‌کنیم. از دورگه‌گی صحبت می‌کنیم. از آمیختگی.» (همان، ص ۴۱)

نویسنده این سطور، با ناشکیبایی هر چه تمام‌تر به میان سخنان شایگان وارد شد و هنگام طرح این مبحث، روی سخن نامبرده را به سوی ملت ایران گرفت. واقعیت این است که ایرانیان نیز در طول هشت سال جنگ، در کنار حماسه آفرینی‌ها و رشادت‌های کم‌ظنیر ملی، زبان‌های بزرگ مادی و معنوی به تن و جان خریده‌اند و تا اندازه زیادی از قسافله علم و تکنولوژی جا مانده‌اند. امروز می‌توان با بهره‌گیری از فرصت‌های به دست آمده، با تمدن جدید جهانی همراه شد و بغض و کینه را کنار گذاشت و ضمن حفظ منافع ملی، دشمنان دیرروز و قدیمی را دعوت به همکاری کرد. آری می‌توان از بسیاری از آلمانی‌ها شکوه کرد که چرا سلاح شیمیایی در اختیار دشمن ما قرار داده‌اند؛ می‌توان از فرانسوی‌ها گله کرد که چرا هواپیمای میراژ و موشک آگروسه به دشمن ما فروخته‌اند تا نفت کش‌ها و پایانه‌های نفتی ما را نابود کنند و... اما شرایط جدید جهانی و ابراز حسن‌نیت‌های بی‌دری از سوی همین دو کشور و بسیاری از دولت‌های دیگر، فرصت‌های تازه‌ای برای بهره‌جستن از ظرفیت‌ها و امکانات پیشرفته جهان در اختیار ما قرار داده است. آیا گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند این مسیر را به سود شکوفایی تمدنی که در صدد احیا یا بازتولید آن هستیم، هموار کند؟

گسترش یافتن شاهراه‌های ارتباطی، حق انتخاب و احتمالاً

مرحله تأثیر یکسویه يك تمدن بر همه تمدن‌های دیگر عبور کرده و به مرحله‌ای وارد شده است که تعامل گسترده و پایدار چند تمدنی میان تمدن‌ها را به وجود آورده است. (همان). شاید کمتر متفکری توانسته باشد به سان رالف لیتون با ذکر مثال‌ها و مصادیق متعدد نتیجه تعامل (برهم کنش) تمدن‌های مختلف را به تصویر بکشد و از تأثیر تمدن‌های دیگر بر شکوفایی تمدن غربی، دلاورانه سخن بگوید. وی زندگی روزمره يك انسان غربی در دوران مدرن‌تره‌راه در قالب استفاده حداکثر از ظرفیت‌ها و استعدادهاى تمدنی گذشته، به صحنه می‌کشد و به نمایش می‌گذارد:

انسان غربی با مبادان روی تخته‌خوابی چشم می‌گشاید که منشأ آن به خاورمیانه بازمی‌گردد و رو تختی‌اش از پنبه یا کتان یا ابریشمی است که نخستین بار در هند یا خاور نزدیک یا چین کشف شده است. آن‌گاه دمپایی پوست آهوی خود را به پا می‌کند که میراث تمدن سرخپوستان است و سپس در حمام با صابونی که قوم قدیمی گل‌ها اختراع کرده بودند خود را شست و شو می‌دهد. بعد ریش خود را به شیوه سومریان اولیه می‌تراشد و لباس پوستی که بر تن می‌کند، ریشه در تمدن مردم استپ‌های مرکزی آسیا دارد. کفشی که به پا می‌کند بازمانده تمدن مصری است و کراواتی که می‌بندد شکل جدید شالی است که مردم کروواسی در قرن هفدهم به گردن می‌انداختند. در این میان شیشه پنجره‌های اتاقش را نخستین بار مصریان ساختند و چتری را که همراه می‌برد بازمانده تمدن آسیای جنوب شرقی است. سکه‌هایی که سر راه برای خرید روزنامه می‌پردازد، در تمدن لودیه ساخته شده است. در رستوران در بشقابی غذا می‌خورد که بازمانده تمدن چینی است. قاشق‌را، رومیان و چنگال را مردم ایتالیا در قرون وسطا برایش ساخته بودند. برتقال و گرمکی را که می‌خورد به ترتیب در سرزمین‌های مدیترانه و ایران پیدا شده است و قهوه‌ای که می‌نوشد نخستین بار بوسیله مردم حبشه تولید شده است. شکری که در قهوه‌اش می‌ریزد نخستین بار در هند یافت شده و آرد کیک‌های او به سبک اسکاندیناوی، ابتدا در آسیای صغیر تولید شده است. پس از صرف غذا، سیگار می‌کشد که سرخپوستان آمریکایی به تمدن امروز افزوده‌اند. شکل حروف روزنامه‌ای که می‌خواند توسط اقوام سامی اولیه ساخته شده است و کاغذ آن را مردم چین اختراع کرده‌اند. دوست ما پس از آن که با خواندن روزنامه از مشکلات سرزمین‌های غیر غربی باخبر می‌شود، با احساسی از امنیت به زبان هند و اروپایی دعا و ثنا می‌نثار خدایی عبری می‌کند و شکری می‌گذارد که يك آدم صددرصد غربی است!! (Linton, 1964, p.7326-7)

داریوش شایگان با تأکید بر همین چندپارگی‌ها و ذکر این نکته که

رویکرد به گزینه درهای بسته را از ما گرفته است. پس بهترین گزینه آن است که به اختیار خود آن دسته از درهایی را که لازم می‌دانیم، به‌رویی تحکیم منافع ملی بگشاییم و در تعاملی تازه با دنیای آزاد، حق انتخاب را با آگاهی کامل از مناسبات در آن سوی مرزها به قدرت و اعتبار اراده ملت واگذار کنیم. اگر در گذشته تعاملات تمدنی از راه جنگ یا مناسبات اختیاری محقق می‌شد، امروز پیشرفت تکنولوژی اطلاعات، وضعی فراوری ما نهاده است که اگر خود با اختیار و اراده محصولات تمدن جدید را انتخاب نکنیم، دیگران دست به کار شده و به جای ما انتخاب خواهند کرد و در این میان چه جنس‌های بنبجلی که تحویل ما نخواهد شد.

مازاگازو یامازاکی این فرایند را برای کشورهای حوزه اقیانوس آرام و بطور کلی ملت‌های مشرق زمین، چنین نمایش داده است:

مردمان مشرق زمین به هیچ وجه نیاز ندارند که در چارچوب شرق آسیا بیندیشند. از دیدگاه روابط سیاسی و دفاعی که رواج دارد، معقول می‌نماید که کل حوزه اقیانوس آرام یک سپهر تمدنی در حال ظهور تلقی شود. این بار شرق آسیا نیز مانند آمریکای شمالی، مکزیک، استرالیا و زلاندنو از اهمیت اساسی برخوردار است، چرا که افراد حتی هنگامی که در خانه خود هستند، می‌توانند احساس کنند که در میان شهرها در حال سیر و سفرند. از این رو، حوزه اقیانوس آرام برای مدت طولانی به‌رویی مجموعه جهانی بسته نخواهد ماند، زیرا تمدنی که در حال پیشرفت است، پیوسته تکنولوژی‌هایی را که در زمینه ارتباطات، صنعت پیشرفته و گشودن جوامع توده‌وار وجود دارد، در هم ادغام و یکپارچه می‌کند. این تمدن ناچار خواهد بود با تمدن حوزه اقیانوس اطلس که تجربیات مشترکی با آن دارد، همراهی و مشارکت کند و در سرآغاز سده بیست و یکم، بشریت باید بر ملت‌گرایی و بنیادگرایی خشک اندیشانه فایق آید و اگر ارتباط تاریخی مناسب در کار باشد، سپهر تمدنی اقیانوس آرام باید مامن و پناهگاهی انتقالی در برابر ستیزه و نزاع در نظر گرفته شود. (اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۲-۱۶۱)

بی‌گمان چنین وضعی برای تمدن منطقه آسیای مرکزی نیز - که دولت‌هایش در بعضی پیمان‌های منطقه‌ای مانند «اگو» گرد هم آمده‌اند - متصور است و بدین اعتبار سپهر تمدنی آسیای مرکزی به مرکزیت ایران می‌تواند پلی برای همراهی و مشارکت با تمدن اروپا و آمریکا برقرار سازد و با ایجاد یک مامن و پناهگاه، منطقه را برای پیوستن به قافله تمدن جدید جهانی آماده کند و از دستاوردهای این تمدن بهره جوید. آیا پارادایم گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند نقش این پل ارتباطی را بازی کند؟

قدرت و گفت و گوی تمدن‌ها

از نخستین روزی که ایده گفت و گوی تمدن‌ها به دنبال سخنرانی

۷۷/۷/۳۰ آقای خاتمی در پنجاه و سومین نشست مجمع عمومی سازمان ملل، در محافل اجتماعی ایران مطرح شد، کم و بیش تعاریفی از این ایده در سطوح مختلف به دست داده شده است. سوگمندها، بیشتر کسانی که در این زمینه سخن گفته‌اند و نوشته‌اند نه تنها از حاشیه و از پهلو به موضوع نگرسته‌اند، بلکه حداکثر باز نمودی اخلاقی و ارزشی از آن، آنهم در سطح نازل کلیات به دست داده‌اند. بیشتر این تعریف‌ها به قدری اشرافی و عشقی است که گاه مخاطب می‌پندارد با قطعه‌ای ادبی بر خاسته از نوعی اندیشه عرفانی و تصوف خانقاهی سروکار دارد. در سخنرانی‌های آقای خاتمی هم چنان که پس از این گفته و سفته خواهد شد - هیچ طرح و چارچوب مشخصی در حد یک نظریه برای این مهم تبیین نشده است. آیا می‌توان گفت که: ایده یا طرح گفت و گوی تمدن‌ها روی دست ما مانده است؟

صاحب این قلم پس از آن که در بیست و شستار و یادداشت، دیدگاه‌های مبسوط خود را دربارهٔ زوایای سیاسی، اجتماعی، معرفتی، دینی، فلسفی و امنیتی... گفت و گوی تمدن‌ها در مطبوعات پرتیراژ موسوم به اصلاح طلب چاپ و منتشر کرد، در یکی از نشستهای گروه علوم سیاسی مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها، طرح و تعریف دیگری از این ایده ارائه کرد و توجه خود را معطوف به چهره و پدیده «قدرت» کرد. در این تعریف آمده است: «گفت و گوی تمدن‌ها در عالی‌ترین شکل خود - چه استراتژی و چه تاکتیک - نوعی نگرش جهان‌شناختی (ontological) به چهره و پدیده قدرت، با تأکید بر تولید و باز تولید برابر آن و لحاظ کردن سهم متناسب کشورهای جنوب (و توسعه نیافته) در عرصه مناسبات و روابط بین‌المللی تواند بود.» این تعریف هیچ‌گاه از سوی استادان گروه و شورای علمی این مرکز، مورد بحث و بررسی قرار نگرفت و همگان از کنار آن بی‌اعتنا گذشتند. بدین اعتبار در این بخش خواهیم کوشید بر محور همان تعریف، گفت و گوی تمدن‌ها را شکل و شمایل تازه‌ای ببخشیم و برای آن ساختار جدیدی ترسیم کنیم. در این تعریف، منظور از قدرت، همه حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی، اجتماعی، فرهنگی و علمی بوده است و تأکید بر تولید و باز تولید قدرت، در واقع نوعی تقسیم مجدد و عادلانه دستاوردهای تمدنی در میان همه دولت‌ها و ملت‌های عضو جامعه بین‌المللی است.

در این تعریف چند مؤلفه مهم هفتگانه است:

الف. مهار شدن قدرت: چنان که دانسته است، در نظام دو قطبی یا تک قطبی جهانی، قدرت در همه عرصه‌هایش - فقط در اختیار یک یا دو بزرگ (کشور) قرار گرفته بود. این نظام‌ها با بهره‌گیری از همین قدرت، می‌توانستند بی‌وارد شدن به عرصه گفت و گو و بی‌سر فرود آوردن در برابر ایده «فرصت برابر» برای همه ملت‌ها و دولت‌ها در زمینه‌های گوناگون، سیاست‌های مورد نظر خود را به

در جهان معاصر را به زیر یوغ خود کشیده‌اند، به راستی سخن گفتن از گفت و گو و ایجاد فرصت‌های برابر، چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

پ. توازن مثبت: تأکید بر باز تولید قدرت می‌تواند به نوعی توازن مثبت در جهان معاصر یاری رساند و از جنگ و درگیری و اعمال سلطه قدرت‌های یکه تاز پیشگیری کند.

ت: باز تولید و تقسیم قدرت: می‌تواند دستاوردهای ناشی از رشد فزاینده علم و تکنولوژی را به کشورهای جنوب منتقل کند و در زمینه توسعه پایدار جهانی ایفای نقش کند و بسیاری از موانع حل مسئله تبعیض و دستیابی به عدالت جهانی را از میان بردارد.

ث. امنیت بین‌المللی: تقسیم قدرت از راه تعامل و گفت‌وگو تمدن‌ها و در نهایت دستیابی به نوعی تعادل در زمینه‌های اقتصادی، فن‌آوری و اطلاعات می‌تواند متضمن ثبات امنیت بین‌المللی باشد و بخش مهمی از شکاف‌ها و گسل‌های جهانی را پر کند.

ج. جهانی شدن: از راه نگرش متفاوت به مقوله قدرت می‌توان روند جهانی شدن را به بستری سالم هدایت کرد و به مشارکت کشورهای جنوب در این کاروان امیدوار بود. به عبارت دیگر، جهانی شدن منابع مدیریت تکنولوژی و تلاش در راه توزیع ارزش‌های ناشی از دموکراسی، گام بلندی در راه صلح و ثبات جهانی به شمار می‌رود.

چ. تفسیر نگرش: تقسیم قدرت می‌تواند به استراتژی برتری جویانه تمدن غرب - و بویژه آمریکا - پایان دهد و از مسیر نفی تمایزهای فرهنگی و تمدنی، همکاری جهانی را به جای رقابت و ستیزه‌جویی بنشانند.

ح. فقر و بی‌عدالتی: تقسیم قدرت می‌تواند راهکاری برای توزیع برابر دستاوردهای تمدنی باشد و نگاهی عادلانه به چهره ثروت و سوداندوزی بیندازد. فراموش نکنیم که در حال حاضر هشتاد درصد جمعیت جهان فقط بیست درصد از ثروت را در اختیار دارند.

خ. نفی خشونت: تمرکز غیردموکراتیک قدرت، همواره مولد خشونت بوده است. خشونت چه در قالب کارهای تروریستی و چه در چارچوب کشمکشها در درون کشورها یا میان دولت‌ها، از مهم‌ترین عوامل تهدید کننده حیات اجتماعی انسان معاصر است. تقسیم عادلانه قدرت - که الزاماً به معنی تقسیم مساوی آن در سطح دولت‌ها و ملت‌ها نیست - تا اندازه چشمگیری، می‌تواند یک رویکرد مقابله جویانه با خشونت و تروریسم تلقی شود.

این واقعیتی درک شدنی و جهان شمول است که قدرت از یک سو به معنای ظرفیت حفظ یا تغییر محیط است که ویژگی عام حیات انسانی است و جنبه نسبی دارد و همچنین پدیده‌ای ساختاری است که به ساختارهای فرهنگی و اجتماعی سامان می‌بخشد و به رویکردهای سازمان شکل می‌دهد. وقتی روابط قدرت به گونه سیستماتیک فرصت‌های زندگی نامتقارن می‌آفریند، وضعی به وجود

هر گونه که می‌خواهند، اعمال و دیکنه کنند. آقای خاتمی در سخنرانی مشهور خود به هنگام پیشنهاد ایده گفت‌وگویی تمدن‌ها، به گونه تلویحی از این پدیده ناهنجار یاد کرد: «از آن روز که کسانی علم حقیقی را آن دانستند که توانایی بیاورد - نه آن که قدرت را مهار کند - چند قرن پیش نمی‌گذرد. در این مدت به جای این که علم در خدمت رستگاری انسان و اعتلای شخصیت او باشد - در بیشتر موارد - در خدمت افراد و گروه‌هایی قرار گرفته که جز به آیین سود و فایده نمی‌اندیشند.» (خاتمی، گزارش مرکز بین‌المللی گفت و گویی تمدن‌ها، ص ۷۲)

گفت و گویی تمدن‌ها می‌تواند با ارائه راهبرد «فرصت برابر» برای همه ملت‌ها و دولت‌ها، به نوعی اعمال سلطه و قدرت عنان گسیخته کشورهای صاحب سرمایه و پسا صنعتی را مهار کند.

ب. باز تولید قدرت: هنگامی که سخن از باز تولید قدرت در فرایند گفت‌وگویی تمدن‌ها به میان کشیده می‌شود، می‌توان پای بسیاری از عناصر و عوامل اثر گذار را به این عرصه باز کرد؛ عواملی که هر یک در صورت تمرکز قدرت می‌تواند به تحکیم نظام سلطه جهانی یاری رساند. برای نمونه، این باز تولید قدرت می‌تواند در یک نهاد بزرگ و بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد مطرح شود و ابزارهای اعمال قدرت در این سازمان را که به چند کشور مشخص محدود شده است، به چالش بکشد و از توزیع آن و در نظر گرفتن سهم متناسب برای کشورهای جنوب (و کشورهای توسعه نیافته)، دفاع کند. این مهم نیز با تأکید بر مصداق «حق و تو» مورد توجه آقای خاتمی قرار گرفت.

شکل گیری سازمان ملل متحد همزمان با دوره سیاهی از زندگی بشر بود که بسیاری از کشورهای عضو، شرایط تلخ و شوم دوران استعمار را تجربه می‌کردند و در نتیجه این سازمان، نمادی از سلطه باشگاه قدرت ناعادلانه حاکم در جهان شد. امروز شرایط دگرگون شده است و فرصت تجدید سازمان این سازمان و به خصوص تغییر ساختار شورای امنیت فراهم آمده است. در اینجا لازم می‌دانم به گفته راه‌گشای رهبر معظم انقلاب اسلامی در سخنرانی افتتاحیه اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران اشاره کنم که «کشورهای اسلامی به نمایندگی از یک میلیارد و چند صد میلیون نفوس دارای یک کرسی داریم در شورای امنیت سازمان ملل متحد شوند و تا وقتی حق و تو باقی است، ششمین عضو دارای حق و تو در آن شورا باشند.» همین امر را می‌توان به کشورهای عضو جنبش عدم تعهد نیز تعمیم داد. وقت آن رسیده است که همگی با تفاهم، بر حق تبعیض آمیز «تو» خط بطلان بکشیم و گام دیگری در به رسمیت شناختن حق مساوی و عادلانه همه کشورهای عضو برداریم. (همان، ص ۷۲).

در شرایطی که چند کشور انگشت شمار، همه قدرتهای موجود

مکالمه مبتنی است، منطبق شود.»

پیروز مجتهدزاده از جمله متفکران و نظریه پردازان در عرصه ژئوپلیتیک است که بر این معادله انگشت تأکید گذارده است: «ایده گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند نقش مؤثری در بازگرداندن ارزش‌های فرهنگی و معنوی به زندگی ژئوپلیتیک جهان قرن بیست و یکم بر عهده بگیرد. این نقش آفرینی، زمانی می‌تواند واقعیت بیابد که ایده گفت و گوی تمدن‌ها با توجه به روابط ساختاری قدرت‌ها در نظام جهانی بررسی شود و در ابعاد کاربردی به روابط ساختاری ملت‌ها تقسیم شده در درون گروه‌های تمدنی گوناگون جهان پیردازد. به گفته دیگر، گفت و گوی تمدن‌ها هنگامی بویابی کاربردی خواهد یافت که در چارچوب سه جنبه مطالعاتی زیرین شکل گرفته و واقعیت وجودی پیدا کند. این سه جنبه عبارتند از: زمینه‌های فلسفی، ساختار فیزیکی یا بدنه جغرافیایی، نقش آفرینی سیاسی که خود متکی به دو هدف فرهنگی و اقتصادی باشد.» (اطلاعات، ۱۳۸۰/۱/۲۲). میشل فوکو در ترسیم تعاملات و برخوردهای انسانی و اجتماعی، نگاه خود را یکسره معطوف پدیده قدرت می‌کند. به نظر فوکو، دنیای اجتماعی شهر فرهنگی از مبارزه برای تصاحب قدرت است و هرگز نمی‌توان به فراسوی آن حرکت کرد. همه کاری که می‌توان انجام داد، تشویق مقاومت است که همواره در برابر قدرت سر بر می‌آورد. به جای انقلاب با سلسله بی‌پایانی از مبارزات قدرت مواجهیم که نمی‌توانیم آنها را از میان برداریم. چون قدرت، بخش ضروری و ذاتی هر گونه رابطه‌ای است. به این ترتیب بود که شورشیان فرانسه (۱۹۶۸) یا به عرصه گذاشتند، به مثابه یک رشته مبارزات قدرت متمرکز در دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و ادارات. بسیاری از کشمکش‌های سیاسی اخیر در اروپای غربی را نیز می‌توان از همین زاویه دید، میشل فوکو با استفاده از افکار نتیجه می‌خواهد بداند که چگونه آدم‌ها از راه تولید دانش بر خود و دیگران تسلط می‌یابند. او دانش را ایجاد کننده قدرت می‌داند. بدین ترتیب که انسان‌ها از راه دانش، تبدیل به موجودات شناسا می‌شوند، سپس همین دانش بر آنها تسلط پیدا می‌کند. وی سپس به انتقاد از خصلت سلسله مراتبی دانش می‌پردازد، چرا که معتقد است بلند پایه‌ترین صورت‌های دانش، دارای قدرت در حد بیشترین هستند. او به بررسی فنون و تکنولوژی بر خاسته از دانش و چگونگی استفاده نهادها از آنها برای تسلط بر مردم می‌پردازد. رویکرد دیگر او شناخت روابط ساختاری دانش و قدرت است که رابطه‌ای پیشرفته بین آنها از توحش و عقب ماندگی تا انسانیت جدید بر مبنای نظام معرفتی و پیچیده تر نمی‌بیند. فوکو معتقد است که تاریخ یعنی چرخش متوالی از یک نظام سلسله مبتنی بر دانش به نظام دیگر و در بعد مثبت، اندیشه‌اش بر آن است که قدرت مبتنی بر دانش همیشه با معارضه روبرو است و پیوسته در برابر آن مقاومت دیده می‌شود. (حامد، حیات نو، ۱۳۸۰/۳/۱۷) و دقیقاً از همین چارچوب

می‌آید که دیوید هلد آن را «ناتونومیک» (natonomic) می‌نامد، یعنی تولید و توزیع نامتقارن فرصت‌های زندگی و امکانات مشارکت سیاسی را محدود می‌کند و از بین می‌برد. طیف گسترده منابع الگومند اجتماعی از منابع مادی تا منابع اجبار به ساختارهای ناتونومیک شکل می‌دهد. تلاش برای کنترل یا انحصار این منابع بر پایه معیارهای خاص اجتماعی مانند نژاد، طبقه و... نوعی حصر اجتماعی (social closure) است. وقتی قدرت نسبی و قدرت ساختاری به گونه‌ای به هم پیوند می‌خورند که نتایج ناتونومیک به وجود می‌آوردند، مشارکت محدود و کمبودهای ناشی از آن در یک آزمایش فکری دموکراتیک، نامشروع دانسته می‌شود. (Giddnes, 1994, P.P.40-41)

اگر عرصه قدرت را زمینه تعامل با محیط‌های نهادی بدانیم که قدرت در آن و از راه آن عمل می‌کند تا به ظرفیت‌های اشخاص شکل دهد، یعنی به فرصت‌های زندگی آنها شکل بدهد و آن را محدود کند، بررسی آن برای شناخت ریشه‌های ناتونومیک لازم است. برخی از شبکه‌های تعامل، ظرفیت بیشتتری برای سازماندهی روابط اجتماعی دارند و می‌توانند به عنوان عرصه قدرت به سرچشمه قدرت برای عرصه‌های دیگر هم تبدیل شوند. لیبرال‌ها عرصه قدرت سیاسی و مارکسیست‌ها عرصه قدرت اقتصادی را اصل می‌دانند، ولی برای درک درست تر این مفهوم باید هفت عرصه راه‌همواره در نظر داشت که عبارتند از: سلامت جسمانی و فیزیکی، رفاه در پرتو سازمان‌یابی قلمرو کالاها برای انتقال شهروند از شخص خصوصی به یک عضو کامل در اجتماع و حیات فرهنگی، سپهر انجمن‌های مدنی، اقتصاد، سازمان‌دهی خشونت و سپهر نهادهای تنظیمی و حقوقی. البته باید توجه داشت که قشر بندی اجتماعی از ابزارهای اصلی است که عرصه‌های قدرت در آن و از راه آن شکل می‌گیرند تا نتایج ناتونومیک به بار آورند. می‌توان آزمایش فکری دموکراتیک را به گونه‌ای هدایت کرد که این نتیجه معکوس حاصل شود که سلسله مراتب اقتصادی و شغلی و... با تعهد به سیاست دموکراتیک سازگار باشد. (Dunn, 1992, P.P.247-9) هفت عرصه قدرت، سپهرهای اصلی تبادل انسانی هستند که در آنها و از راه آنها سازماندهی ناتونومیک تحقق می‌یابد. گرچه این سپهرها قلمروهای متمایزی از تعامل را مشخص می‌کنند، ولی عملاً در جوامع با هم در حال تعامل و پیوند متقابل هستند.»^(۳)

لایه‌های پنهان قدرت

متأسفانه بدیهی‌ترین مؤلفه‌ای که در ارتباط با استراتژی و تاکتیک ایده گفت و گوی تمدن‌ها مورد توجه جدی قرار نگرفته، این است که اصولاً «گفت و گوی تمدن‌ها زمانی میسر است که کنش‌آزایی یا هدفمند که بر قاعده تکنیکی و روابط قدرت استوار است، با کنش ارتباطی یا متقابل که بر ارتباط آزاد و حقوق برابر و کامل طرفین

از میان نویسندگان ایرانی محمدرضا تاجیک نیز دیدگاه خود را در زمینه تعریف و تبیین گفت و گوی تمدن‌ها، معطوف به پدیده قدرت می‌کند و این موضوع را - شاید متأثر از نظریه تمدن دانایی نافرهارها (۱۳۷۶، ص ۴۵ - ۴۲) - از منظر تکنولوژی اطلاعات نقد و بررسی می‌کند: «گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند به مثابه يك چهره جدید قدرت مورد نظر قرار گیرد. ما در عصری زندگی می‌کنیم که اگر درست به آن بنگریم در خواهیم یافت که به واقع به سوی يك دهکده جهانی کوچک و به تعبیر پست مدرنیستی آن به سوی لکالیته می‌رویم. یعنی ما هر نوع فرهنگ و منزلت استعلایی را به زیر می‌کشیم و محلّیت را مطرح می‌کنیم. . . . طبعاً ما اگر بتوانیم از گفت و گوی تمدن‌ها به عنوان يك چهره قدرت بهره بگیریم، موفقیم. چون ما در عصر چهارم و پنجم قدرت زندگی می‌کنیم؛ عصری که دیگر چهره‌های اول، دوم و سوم قدرت توان و کارایی خود را از دست داده‌اند و قدرت امروز در يك کلام از يك اندیشه و در يك تصویر می‌جوشد. . . . چهره جدید قدرت، دیوار و مرز نمی‌شناسد و توسط قاره هفتم مجازی درست شده است؛ قاره‌ای که توسط اینترنت و شاهراه‌های اطلاعاتی ایجاد شده و هر کشوری که بر این قاره تسلط داشته باشد، بر پنج قاره دیگر هژمونی و چیرگی خواهد داشت. چهره جدید قدرت مرز نمی‌شناسد و در سخت افزارهای نظامی چهره نمی‌کند ولی بسیار مخربتر بوده و مقاومت کمتری ایجاد می‌کند و به تعبیر فوکو، روی ابدان و اذهان اثر می‌گذارد و انسان دیگری را تعریف می‌کند.» (تاجیک، ایران، ۴ و ۱۳۸۰/۲/۶)

تأکید بر نابرابری تکنولوژی اطلاعات به عنوان يك ابزار مهم تسهیل یا جلوگیری از روند گفت و گوی تمدن‌ها، واقعیتی انکار ناپذیر فرا روی ما قرار می‌دهد. تا سال ۱۳۷۳ شمسی بیش از پانصد ماهواره پیوسته امواج خود را بر سطح کره زمین پخش می‌کردند. بیش از ۳۵ هزار شرکت فراملیتی، کره زمین را با يك شبکه فشرده تجاری و حمل و نقل پوشانده‌اند. تمام متروپل‌های مالی دنیا بوسیله شبکه‌های کامپیوتری با یکدیگر در ارتباطند و در عرض يك ثانیه میلیاردها دلار سرمایه جا به جا می‌شود. به هم خوردن توازن قدرت سیاسی و اقتصادی دولت‌ها و ملت‌ها در سایه پیشرفت دانش الکترونیک و گسترش خیره کننده تکنولوژی اطلاعات، چرخه معیوب و معکوسی در گفت و گوی تمدن‌ها تلقی می‌شود. هر چند بر حسب قاعده عقلی، توسعه اطلاعات و ارتباطات می‌باید به تعامل و نزدیکی دولت‌ها و ملت‌ها بینجامد، اما از آنجا که این تکنولوژی در اختیار قدرت‌های برتر جهانی است، نتایج معکوس، بویژه در عرصه مسایل سیاسی و اقتصادی جهانی رقم می‌خورد. «پاتریک سلا»، يك غول بازرگانی است که به کمک همان ارتش‌های مجهز به ابزارهای الکترونیک، دنیای بورس را در اختیار دارد و با سرعت نور به سرمایه‌اش می‌افزاید. پاتریک سلا يك بازرگان جوان است. محل کار وی در سالن بزرگ تجاری بانک سرمایه گذاری بار کلیز دو سوت

نگرش به سلسله مراتب قدرت ناشی از دانش و تکنولوژی است که ما معتقدیم گفت و گوی تمدن‌ها می‌تواند زمینه‌های انتقال دانش و تکنولوژی و بویژه مدیریت تکنولوژی را از تمدن غرب به کشورهای در حال توسعه فراهم کند و باز هم دقیقاً از همین منظر است که ریچارد نیکسون، به منظور حفظ نظام تک قطبی مطلوب، هوشمندانه به زمامداران آمریکا توصیه کرده بود: «یکی از مسایل دستور مشترک ما باید مهار کردن انتقال تکنولوژی کلیدی به کشورهای در حال توسعه باشد.» (۱۳۷۱، ص ۱۶۳). گذشته از قدرت متمرکز سیاسی که ابزار اعمال سلطه جهانی است و خود را به شکل‌های مختلف و بویژه در قالب‌های نظامی (مانند حمله نظامی آمریکا به دولت‌های مخالف، آن هم به بهانه‌های واهی)، سوء استفاده از حق و توبه شیوه کخدایی جهان نشان می‌دهد، واقعیت تلخ دیگر این است که امپریالیسم از راه همین قدرت سیاسی- نظامی، سیاست‌های اقتصادی خود را به کشورهای فقیر و توسعه نیافته (جنوب) تحمیل می‌کند و از مسیر صدور سرمایه و قبضه کردن انحصاری کارت‌تل‌ها و تراست‌ها، نان شب مردم دنیا را نیز در گاو صندوق خود پنهان می‌کند. افزایش فاصله ملت‌ها و دولت‌های غنی و فقیر از هم، یکی از دلایل بی ثباتی امنیت و صلح جهانی است. متأسفانه این شکاف‌ها که به علت نبود تقسیم و توزیع عادلانه قدرت اقتصادی - که آن هم به تبع قدرت سیاسی و توانمندی‌های علمی و تکنولوژیک به وجود می‌آید^(۳) - روز به روز در حال عمیق تر شدن است. این نابرابری نه تنها میان کشورهای غنی و فقیر وجود دارد، بلکه در سال‌های گذشته نابرابری میان مردمانی که در کشورهای غنی زندگی می‌کنند نیز هر روز بیشتر شده است. «در سال ۱۹۹۴ از هر سه کودک انگلیسی يك کودک زیر خط فقر زندگی می‌کرده است. نه فقط در انگلیس بلکه در آمریکا نیز وضع به همین صورت بوده است. از ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۱، درآمد واقعی ۱۰ درصد از فقیرترین افراد جمعیت آمریکا، [۱۱ درصد] کاهش یافته است. این در حالی است که در همین مدت درآمد واقعی در صد زیادی از غنی‌ترین افراد، ۱۸ درصد بالا رفته است. در سال ۱۹۹۲، بیست درصد از غنی‌ترین افراد جمعیت آمریکا، ۴۵ درصد از تولید ناخالص ملی را در دست داشته‌اند و سهم ۲۰ درصد از فقیرترین اقشار جمعیت ۴ درصد بوده است. در انگلیس ۱۰ درصد از غنی‌ترین اقشار جمعیت ۵۳ درصد کل ثروت کشور را در اختیار دارند. . . .» (سیف، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۰-۹۹، ص ۵۸). آیا به راستی در چنین شرایطی می‌توان از فرصت‌های برابر در گفت و گوی تمدن‌ها سخن گفت؟ آیا اصولاً میان فرد یا ملت گرسنه با فرد یا ملت سیر، می‌تواند گفت و گویی طبیعی مبتنی بر مفاهیم صورت پذیرد؟ به نظر ما گفت و گوی تمدن‌ها در راهبردی‌ترین شیوه خود با نگرش به تقسیم و توزیع عادلانه قدرت، می‌تواند به این نیازها پاسخ مثبت گوید.

لندن است، که معاملات با فرانک سوییس را اداره می‌کند. روی میز او سه صفحه تلویزیون قرار دارد و با دو بلندگوی که پشت سرش نصب شده، وی را هر لحظه به کمک صدا و تصویر به آخرین آمار و اطلاعات ارتباطی می‌دهد. خبرگزاری رویتر که در استفاده از ابزارهای الکترونیک مالی جایگاه خاصی برای خود کسب کرده است، از طریق خطوط تلفن و شبکه‌های اختصاصی ماهواره و یک دستگاه ماشین حسابگر بسیار حساس، پاتریک سلا را به ۲۰ هزار مؤسسه مالی در لندن متصل می‌کند. افزون بر آن، او خود جدا از همه وسایل ارتباطی و الکترونیک که در اختیار دارد، روزها بوسیله نشریه‌ای که مؤسسه‌اش تهیه و چاپ می‌کند، نتیجه مذاکرات و نشستهای را که توسط شورای مدیریت بانک مرکزی آلمان به دست آمده است، مطالعه می‌کند. نتیجه این مذاکرات و مطالعات هر چه هست، تحلیل گران پاتریک سلا، او را به یک اقدام مناسب و بهنگام فرا می‌خوانند. دورکن میلر یک میلیارد در مشهور آمریکایی است. او به کمک همان ابزارهای الکترونیک که رقبایش در اختیار دارند، نخستین کسی بود که متوجه شد، موقعیت مدافعان نظام پولی اروپا به رغم وعده و وعیدهایی که هم‌روزه ریبسان بانک‌های مرکزی، مبنی بر ثابت ماندن نرخ‌های برابری پولی ارایه می‌کنند تا چه اندازه ضعیف است. اما در همان زمان بود که یک خبر به بیرون درز پیدا کرد. خبر این بود که بانک‌های مرکزی کشورهای که پول آنها ضعیف است، و ام‌هایی به مارک آلمان گرفته‌اند تا ذخایر ارزی خود را تقویت کنند. در همین زمان بود که هلموت شلزینگر رییس بانک مرکزی آلمان شد. وی در یک کنفرانس مطبوعاتی بطور ضمنی متذکر شد که نظام پولی اروپا به یک تطبیق نیاز دارد. این اظهار نظر که ظرف چند دقیقه در سراسر جهان پخش شد بنا به اظهار کارشناسان مالی به مثابه یک پیام تبلیغی تلقی می‌شد و پیام این بود: «پوند را بفروشید». اکنون برای دورکن میلر که همواره در یک جنگ اطلاعاتی به سر می‌برد، تصمیم‌گیری بسیار ساده بود. او هر روز مبالغ زیادی پوند قرض می‌گرفت و به مارک تبدیل می‌کرد. چنین اقدامی که متکی به استفاده از یک رانت اطلاعاتی بود، برای میلر به تنهایی یک میلیارد دلار سود به جا گذاشت. «(فعال، احمد، نوز، ۲۱ مرداد ۱۳۸۰).

این جنگ اطلاعاتی که موازنه قدرت را به سود صاحبان مطلق تکنولوژی دانایی و اطلاعات به هم می‌ریزد، با چنان شدتی در جهان معاصر شکل گرفته است و به پیش می‌رود که می‌توان از آن به عنوان یک جنگ سرد در عرصه برخورد یک سوئه تمدن اطلاعاتی با تمدن‌های سنتی و پیش‌صنعتی نام برد. در حالی که کشورهای توسعه نیافته و سنتی، هنوز گریبان خود را از معضلی به نام ماهواره رها نکرده‌اند و شاهراه‌های اینترنتی را به سود تقویت بازارهای مجازی اقتصاد و سیاست نگشوده‌اند، جهان شمال می‌رود تا با اشغال همه کلبه‌های الکترونیک، سگه تازه‌ای به نام خود ضرب کند.

محمدرضا تاجیک با آگاهی از همین فرایند، نگاه خود را از دریچه تکنولوژی اطلاعات، معطوف به قدرت، هویت و تهاجم فرهنگی می‌کند: «آنان [تمدن غرب] با همین ابزار قدرت [تکنولوژی اطلاعات]، برای جوانان ما شخصیت قهرمان می‌سازند؛ طوری که قهرمان جوانان ما، قهرمانان فرهنگ آمریکایی هستند. جوان ما، آمریکایی کف می‌زند، موهایش را بلند می‌کند، تی شرت هنرپیشه آمریکایی به تن می‌کند، عکس هنرپیشه‌های آنها را بر روی کتاب خود می‌چسباند. بچه‌ها خود آگاه و ناخود آگاه برای خرید دفتر مدرسه، دفتری را انتخاب می‌کنند که پشت جلدش عکس شخصیت‌های کارتون آمریکایی چاپ شده باشد...» (همان)

این صاحب منصب سیاسی می‌خواهد مرعوب شدن کشورهای توسعه نیافته‌ای چون ایران را - در فرایند یک سوئه ارتباطات و اطلاعات که نوعی مونولوگ تمدنی است - به بحران هویت و معرفت متصل کند. وی بدون اشاره به این مبحث خاطر نشان می‌کند:

اینها نوعی اعمال قدرت است که از درون، انسان‌ها را عوض می‌کند به گونه‌ای که افراد خودشان به صورت عامل قدرت در می‌آیند. بنابر این کمترین مقاومتی ایجاد نمی‌کنند. مردم معمولاً در مقابل حمله نظامی متحد می‌شوند و مقاومت می‌کنند. ولی در مقابل این نوع حمله (چهره جدید قدرت) کمترین مقاومتی ایجاد نمی‌شود؛ ضمن این که تخریب کننده‌ترین نوع قدرت نیز هست. آمریکا تا چند ماه دیگر [تاریخ گفت‌وگو اردیبهشت ۸۰ است] ۲۸ کانال را جهانی خواهد کرد که با یک دستگاه کوچک و کم حجم به خانه‌ها خواهد آمد و احتیاجی هم به «دیش» و رسیور نخواهد بود. آن‌گاه جوان ما مخیر خواهد بود که آیا از این ۲۸ کانال که هر یک از صبح تا شب برنامه‌های متنوع و خاص او را پخش می‌کنند، برنامه مورد علاقه‌اش را انتخاب کند یا از پنج کانال صدا و سیما که حرف‌های تکراری می‌زند و مورد علاقه جوانان ما نیز نیست؟» (همان)

محمدرضا تاجیک پس از ارائه این تصویر عمومی و همه فهم از قدرت تکنولوژی اطلاعات به نتیجه مطلوب خود می‌رسد: طبیعی است که شرایط فعلی جهانی اجازه گفت‌وگوی برابر در روابط بین‌الملل نمی‌دهد. ما اخلاق سیاسی داریم، نه سیاست اخلاقی و آنچه در روابط بین‌الملل حاکم است یک اخلاق سیاسی است نه یک سیاست اخلاقی و به تعبیری، همه بر اساس موازنه اخلاقی پذیرفته شده جهانی، سیاست خودشان را تنظیم می‌کنند. بنابر این، این سیاست در مدار قدرت عمل می‌کند و کسی که قدرت برتر دارد، دیگران را حل و هضم می‌کند. در این شرایط من معتقدم بیایم گفت و

سوی دیگر معتقد بود. اما به نظر من گفت‌وگوی دیگری نیز می‌تواند مطرح شود و آن گفت‌وگو بین اندیشه‌ی خاور نزدیک و اندیشه‌ی آلمانی است. چرا که در آنجا نیز تفاوت‌های فرهنگی مشهود است و لذا باید راجع به اندیشه‌های متفاوت به گفت‌وگو بپردازیم. موضوع دیگر گفت‌وگوی بین شمال و جنوب است که در هزاره‌ی سوم مطرح شده است. لذا به نظر من دو شیوه از گفت‌وگو پیش روی ماست. شرایط لازم برای برقراری چنین گفت‌وگویی این است که یاد بگیریم دیگران را به شکلی که هستند درک کنیم. آنها را به رسمیت بشناسیم و اصولاً یاد بگیریم که چگونه باید فرهنگ دیگران را درک کنیم. «زیمرلس مصرانه معتقد است که «این گفت‌وگو نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه ضروری است. مادر جهانی به سر می‌بریم که هر روز به دلیل گسترده‌تر شدن اطلاعات و ارتباطات، کوچک‌تر می‌شود. من چنین گفت‌وگویی را چرخش بین فرهنگ‌ها می‌نامم. در این رابطه ما به تمرین بیشتری نیاز داریم...» (زیمرلس، همان). ناگفته نگذاریم که به جز شناسایی مراکز قدرت جهانی، ضروری است که مراکز، نهادها، احزاب و سازمان‌های طرفدار یا مخالف گفت‌وگو در سطح داخلی نیز شناسایی شوند و نوع ارتباط آنها مورد ارزیابی، نقد و بررسی قرار گیرد.

گفت‌وگوی تمدن‌ها، سیاست خارجی، امنیت ملی

تحولات اجتماعی ناشی از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، به روشنی نشان داد که زمامداران تازه، نه تنها مشکلات تاریخی و کانون‌های حادث‌بهران‌ساز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را به درستی مورد مطالعه قرار داده‌اند و شناخته‌اند، بلکه راهکارهای ترازمند، مناسب، متناسب و معقولانه‌ای نیز برای حل آنها یافته‌اند. طرح دو مؤلفه «جامعه مدنی» و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» مؤید این نکته است که دولت هفتم، مرکز ثقل بحران را در دو حوزه آسیب‌پذیری منافع، حقوق شهروندی و مطالبات اکثریت مردم ایران از یک سو و مناسبات آشفته حاکم بر سیاست خارجی کشور از سوی دیگر، شناسایی کرده است. در همین زمینه نسخه «جامعه مدنی» برای برطرف کردن معضل نخست و ایده «گفت‌وگوی تمدن‌ها» به منظور حل مشکل دوم در دستور کار قرار گرفت. از این منظر شاید بتوان گفت که گفت‌وگوی تمدن‌ها، آموزه سیاست خارجی ایران برای برون‌رفت از تنگناهایی است که به دنبال چالش با جهان غرب بر کشور تحمیل شده بود. واقعیت این است که جمهوری اسلامی ایران بیشترین آسیب‌ها را بویژه در دوران جنگ با عراق از سیاست خارجی خود و نگره غلط و غیر واقع‌بینانه و رویکردهای وزارت امور خارجه پذیرفته است.

مظلومیت سربازان ایرانی به هنگام حمله‌های شیمیایی عراق و سکوت غیر موجه دنیا را در قبال آن جنایات فجیع ضد بشری به خاطر بیاوریم و بپذیریم که ما به دست خود کشورمان را در نوعی

گوی تمدن‌ها را به شکل یک چهره قدرت مطرح کنیم. ضمن این که شرایط و واقعیات را در روابط بین‌المللی بپذیریم و قبول کنیم که نمی‌توانیم خودمان چارچوب اخلاقی را تعریف کنیم و دیگران براساس این چارچوب اخلاقی ما گام بگذارند... در جامعه جهانی فعلی باید به فکر این بود که چگونه می‌توان از مسایلی مختلف جهان به عنوان یک حربه و چهره قدرت بهره گرفت. گفت‌وگوی تمدن‌ها این خاصیت را دارد و باید از این وجهه‌اش هم استفاده کنیم و گر نه به عنوان یک چهره قدرت علیه خود ما از آن استفاده خواهد شد... (همان)

به اختیار آنچه گفته شد:

ما موظف هستیم کانون‌های قدرت اثرگذار بر مناسبات بین‌المللی را در سطوح دولتی، ملی و نهادهای خصوصی شناسایی کنیم. شناسایی کانون‌های قدرتمند سیاسی، اقتصادی و نظامی در حوزه دولت‌ها-ملت‌ها کار چندان دشواری نیست. این سازمان‌ها و مراکز هویداتر از آن هستند که برای پیدا کردنشان نیاز به جستجو باشد. منظور نگارنده از شناسایی، وارد شدن به رویکردهای استراتژیک و تجزیه و تحلیل برنامه‌های آنها و پیش‌بینی پذیر کردن سیاست‌های داخلی در این زمینه است. شناسایی عملکرد چهره پنهان قدرت-بویژه قدرت ناشی از دانش تکنولوژی اطلاعات- می‌تواند ما را با تجهیزات حساس‌تر و هوشمندتری وارد فرایند گفت‌وگوی تمدن‌ها کند. گذشته از آن، گفت‌وگوی تمدن‌ها نیز می‌باید در نخستین گام خود ما را (و همه کشورهای توسعه نیافته را) به ضیافت بهره‌گیری از دستاوردهای تمدن مدرن بویژه از مسیر شاهراه‌های الکترونیک هدایت کند.

برای ایجاد ارتباط با این کانون‌ها، می‌توان از ظرفیت‌های فرهنگ سیاسی و ساز و کارهای سیاست فرهنگی سود جست. آیا گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند قدرت‌های برتر جهانی را به پای میز گفت‌وگو یا دیگر دولت‌ها-بویژه کشورهای جنوب-ترغیب کند؟ آیا کشورهای جنوب می‌توانند از تمد دانش و تکنولوژی کشورهای شمال، کلاهی برای خود بدون‌دند؟ طرح چنین فرایندی ممکن است بعضی‌را به این موضع کنایی و تعرضی وادارد که گفت‌وگوی تمدن‌ها، به مثابه گفت‌وگوی شمال و جنوب نیست. هرچند این مبحث در نگاه نخست چندان بی‌وجه به نظر نمی‌رسد و نمی‌توان از کشورهای شمال به عنوان یک تمدن یکپارچه سخن گفت و این گفت‌وگوها را که از سال‌ها پیش آغاز شده است، مصداق عینی گفت‌وگوی تمدن‌ها دانست، با این حال این نظر زیمرلس نیز قابل تأمل است که: «هایدگر خواستار گفت‌وگو بین تفکر غربی و تفکر شرقی شده بود. اما به نظر من این عقیده به هایدگر محدود نمی‌شود. ما امروز باید در پی دو نوع گفت‌وگو باشیم. گفت‌وگوی اول همان گفت‌وگویی است که هایدگر پیشنهاد کرده بود. وی بیشتر به گفت‌وگوی بین اندیشه ژاپنی و چینی از یک سو و اندیشه آلمانی از

انزوای سیاسی، اقتصادی قرار دادیم تا از این رهگنر فریاد حق خواهانۀ ملت ایران حتی به گوش منصف‌ترین دولت‌ها و نهادهای مدنی جهان نیز نرسد. روابط سرد ایران با همسایگان، مناسبات تیره دیپلماتیک با بیشتر کشورهای عربی، شرایط نه جنگ نه صلح با عراق، روابط متزلزل با دولت‌های ائتلافی ترکیه، انفعال سیاسی در برخورد با کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز، تحلیل‌های ساده‌انگارانه از عملکرد دولت پاکستان، رها کردن افغانستان به حال خود، ناپی گیری عجیب مسایل مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر و رفتار منفعلانه درباره ادعای بی‌پایه و تنش آفرین امارات در کنار روابط ناستوار و غیردوستانه با بیشتر دولت‌های سوسیال دموکرات و حتی محافظه کار غرب، درگیر شدن با آمریکا در خطوطی که دقیقاً مطلوب آنان بود و مسایل دیگری که متأسفانه بخش عمده‌ای از آنها هنوز حل نشده باقی مانده است، به تدریج از کشور ما شبه جزیره‌ای دور افتاده در حساس‌ترین منطقه ژئوپلیتیک آسیا ساخته بود. همه اینها بیانگر نبود یک استراتژی هدفمند، بویا و منظم و در پیش گرفتن شیوه واکنش‌های افراطی-تفریطی در حد محکوم یا تأیید کردن این یا آن رویداد سیاسی منطقه‌ای یا جهانی بود. سیاست درهای بسته را که پیش‌تر در بسیاری از کشورهای بلوک شرق عملاً به شکست انجامیده بود، گروهی با اصرار تمام در کشور ما پی گیری کردند تا کار به جایی رسد که در شرایط جدید دهکده جهانی ارتباطات، ندای حق جویانۀ ما، -بویژه در زمینه مسائل جنگ- گوش شنوایی پیدا نکند و کار به جایی برسد که در این برهوت نامرئی‌ها، هیچ کس برادر خطابمان نکند. در واقع هنگامی که همه درها را به روی دشمنان واقعی و فرضی می‌بستیم و دیوارها را برمی‌افراشتیم، نه تنها به این نکته نیندیشیدیم که این حصار کشی، با توجه به قدرت مهار ناپذیر امواج الکترونیکی، می‌تواند نوعی زندان برای خود ما طراحی کند، بلکه فرصت‌های طلایی استفاده از امکانات جهان توسعه یافته برای بازسازی کشور-پس از جنگ- را نیز از دستمان بگیرد. چنین بود که با وجود حقیقت بی‌چون و چرا، کمترین سودی از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نبردیم.

نگارنده در مقاله‌ای کوتاه-به مناسبت همایش تمدن‌های آسیای مرکزی (تهران-۱۳۸۰) در وصف این وضع چنین نوشت:

سیاست خارجی ایران هیچ‌گاه در ایجاد ارتباط صحیح با همسایگان، ارتباطی که دربرگیرنده حد اکثر منافع ملی کشور باشد، دست کم به یک دکترین مشخص، پایدار و ثابت دست نیافته است... اندک تأملی در وضع ژئوپلیتیک ایران و بررسی مواضع سیاسی رژیم‌های منطقه، چنین می‌نماید که ما پنداری در یک حالت محاصره ژئوپلیتیکی قرار گرفته‌ایم. چند سال پیش وقتی که رژیم وابسته «نجیب» در زیر فشارهای فزاینده گروه‌های جهادی افغان- که از حمایت بی‌دریغ آمریکا،

عربستان، پاکستان و امارات برخوردار بودند- در آستانه تلاشی قرار گرفته بود، مسئولان وقت دیپلماسی خارجی ایران از ذوق و شوق سقوط نهایی سیکل معیوب «تره‌کی، امین، کارمل، نجیب» و به قدرت رسیدن نیم بند گروه ائتلافی و سخت شکننده «ریانی» چنان نعره مستانه‌ای زدند که کسی نتواند صدای پای ملاً محمد عمر (دست پرورده ژنرال حمید گل، رییس سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان) و اسامه بن لادن و دار و دسته‌های مزدورشان را از مرزهای جنوبی افغانستان بشنود. در حالی که پارتیزان‌های سازمان طالبان تحت نظر فرماندهان ارتش و مأموران سازمان اطلاعات و امنیت پاکستان تعلیم می‌دیدند تا به یک یورش، خواب قدرت ژله‌ای را در چشمان بهت زده مجاهدان بشکنند، دیپلماسی خارجی ما از آزمایش انفجارهای هسته‌ای پاکستان حمایت می‌کرد. تنها وقتی که کابل سقوط کرد و صدای خمپاره‌های طالبان تا دره پنجشیر نفیر کشید و کشمکش کور میان دوستم و حکمت یار و برهان‌الدین و مسعود از مرز هزیمت گذشت... تنها وقتی که نسل کشی طالبان، مردم هزاره و تاجیک و شیعه و هر آزاده دیگری را به خاک و خون کشید... تنها وقتی که چند دیپلمات و خبرنگار ایرانی به شنیع‌ترین شکل توسط جنایتکاران مرتجع مادون مدنیت شهید شدند... تنها وقتی که دانسته شد دره پنجشیر و چند صد فدایی احمد شاه مسعود برای مقابله با تروریسم و تهجر و ترانزیت مواد مخدر کافی نیست... آن‌گاه ما به خود آمدیم و با افسوس فرصت‌های از دست رفته و حمایت قاطع و همه جانبه نکردن از دولت ریانی، مشابهت‌هایی میان عملکرد سپاه صحابه و طالبان یافتیم و به یاد آوردیم که ایرانیان- بعد از جنگ با عراق- بیشترین قربانی را در کشور پاکستان داده‌اند... در همین حال صهیونیست‌ها تا عمق ترکیه نفوذ کردند و با اعمال سیاست‌های ضد ایرانی خود در منطقه، به [جمهوری] آذربایجان نیز سرکشیدند تا لوله‌های نفت و گاز از باکو به جیحان برود و منافع ملی ما قربانی ندانم کاری‌های سیاستمداران ناکارآمد بشود... دوازده سال پیش و مدت کوتاهی پس از فروپاشی رویزیونیسم روسی به [جمهوری] آذربایجان رفته بودیم. هنوز جنگ قره‌باغ ادامه داشت. در همان زمان ایاز مطلب‌اف (رییس جمهور وقت آذربایجان) برای دیداری به تهران آمده بود. حسن حسن‌اف (نخست‌وزیر وقت جمهوری آذربایجان) همراه گروهی دیگر از روشنفکران و اهل سیاست آذری در آکادمی باکو به استقبال ما آمدند. هنوز جمهوری آذربایجان درگیر و دار جنگ قدرت میان سرهنگ صورت حسین‌اف و ابوالفضل ایلچی بیگ و که و که و که بود. با این حال میدان فرهنگ جمهوری آذربایجان

معطوف روابط غیر متعارف ایران و جمهوری آذربایجان کرد و از جمله نوشت:

... از منظر ملت ایران، مردم جمهوری آذربایجان و سایر جمهوری‌های آسیای میانه، و حتی قفقاز، همواره از سرچشمه يك فرهنگ و تمدن آب نوشیده‌اند؛ چه آن زمان که ارس رودخانه مرزی نبود و چه بعد از آن که نفت‌گران باکو با حیدر خان عمو اوغلی و فرقه اجتماعیون و عامیون علیه استبداد تزاری و قاجاری با جنبش گیلان و آذربایجان به وحدت نظر رسیدند و چه بعدها که مردمی از این سوی آب، بدون گنرنامه و تشریفات سیاسی به آن سوی آب می‌رفتند تا فاتحه‌ای بر مزار پدران و مادرانشان بخوانند و با اقوام سالخورده روزگار سیری شده دیداری تازه کنند؛ نه امروز که از يك سو گفت‌وگوی تمدن‌ها و دکترین تشنج‌زدایی از سیاست خارجی، بر ضرورت همدلی و نزدیکی بیشتر تمدن‌های همسان تأکید کرده و از سوی دیگر افسانه به واقعیت پیوسته جهانی شدن و دهکده جهانی سیم‌های خاردار مرزی را تحقیر کرده است. حتی دیروز نیز میان ملت ایران و جمهوری آذربایجان - و سایر سرزمین‌های آسیای میانه - فاصله‌ای به اندازه دیوار پیرهنی در کار نبوده است. ارس، پیش از آنکه يك رود مرزی باشد، برای ما همواره خاطره تلخ مرگ صمد بهرنگی را نمادسازی کرده است. با این حال در ابتدای اردیبهشت ماه (۱۳۸۰) اظهارات خصمانه توفیق بابایف (معاون وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری آذربایجان) علیه جمهوری اسلامی ایران بر مواضع غیر دوستانه حیدر علی اف اضافه شد و بر دامنه نگرانی در مورد مناسبات حسن همجواری و همزیستی مسالمت آمیز تهران - باکو افزود. حضور مشکوک صهیونیست‌ها در قرار دادهای غیر قابل توجیه با ژنرال‌های لاییک همسایه غربی ایران و رد پای گرگ‌هایی که هیچ‌گاه خواستار صلح و دوستی میان کشورهای آسیای میانه و قفقاز با ایران نبوده‌اند، در سایه روشن‌های سیاست خارجی جمهوری آذربایجان به مسئولان و دست‌اندرکاران دیپلماسی خارجی کشور ما هشدار می‌دهد که اگر بخواهند سکوت و انفعال را پیشه خود سازند، چه بسا در آینده تراژدی «باکو - جیحان» به صورت يك کم‌دی سیاه دیگر تکرار خواهد شد. در شرایطی که رهبران کشورهای بزرگ صنعتی اتحادیه اروپا، روند جنبش اصلاح طلبی را که با بهبود مناسبات خارجی کشور توأم گردیده است، يك فرصت طلایی برای خروج ایران از انزوای سیاسی - اقتصادی و به بایگانی سپردن اتهام حمایت از تروریسم تلقی کرده‌اند، طراحان سیاست خارجی ایران نباید دست روی دست بگذارند تا حادثه افغانستان در یکی دیگر از کشورهای همسایه ما به گونه‌ای

با اشتیاق تمام از فرهنگ بالنده ایران سخن می‌گفت. هنوز بازارهای اقتصادی باکو به اشغال جنس‌های بنجل ترکیه در نیامده بود. در آن زمان ما و همسایگان آذری نشستیم و جای شما خالی - يك دل سیر خمسه نظامی خواندیم... سال ۱۳۷۰ش در کرمان میهمان کنگره جهانی «خواجو» بودیم. کمال‌الدین عینی بسر صدرالدین عینی - که حتماً خاطر اتش را درباره ایران خوانده‌اید - همراه گروهی از دوستداران فرهنگ ایران از تاجیکستان آمده بودند و نمی‌دانید با چه شور و شوقی از رواج زبان و فرهنگ فارسی در دوشنبه یاد می‌کردند و این که رها شدن از چنگال رویونیسم روسی، آنان را بار دیگر به دامان مادر خودشان، یعنی ایران نزدیک کرده است. در کرمان و ماهان و بزم، گفت‌وگوهای گرم و ارزنده‌ای درباره مناسبات فرهنگی و تمدنی ایران و تاجیکستان کردیم. این گفت‌وگوها را پنج سال بعد در جریان بزرگداشت اوحدی - در شهر مراغه - با بانوی دیگری از تاجیک‌های ایران دوست دوره کردیم و بعد هم نوبت به کنگره تیمار سید تا در تهران و یوش - به همت یونسکو و مهاجرانی و موسوی گرمارودی - با خانم‌ها گلر خسار صفی یووا و ورا کلیا شتورینا درباره ایران و رودکی و حافظ و نیما گیبی بزیم. نمایندگان فرهنگی تاجیک در شهر دوشنبه ما را به ضیافت بزرگداشت هزاره فردوسی خواندند و ما نیز از ایشان خواستیم که هر وقت دلشان گرفت، هر وقت یاد مادرشان کردند، سری هم به خانه خود ایران بزنند، هم برای شب نشینی و هم برای گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها. آن روزها هنوز از دوم خرداد و نسیم بهاری اصلاحات و خاتمی و مهاجرانی و گفت‌وگوی تمدن‌ها خبری نبود. سمرقند و بخارا را هفتصد سال پیش، حافظ شیرازی با خال هندوی یراش تاخت زده و بخشیده است. ما چه کاره‌ایم که اینک ادعای مالکیت زادگاه گور کانیان کنیم؟ امیر تیمور گرچه يك چند خاک ایران را به تویره کشیده و سرها را بر دار کرده و خون‌ها ریخته است، اما نوادگان او در دهلی و اکره، جنایت اسلاف خود را تلافی کرده‌اند. شعر و ادبیات فارسی، زایش و بالش سبک هندی را مدیون و مرهون همت ظهیرالدین بابر و فرزندان اوست؛ همان کسانی که در دهلی و اکره هموزن طالب آملی سیم و زر بخشیدند... و ما نیز رازهای سر به مهر آلاچیق‌های ترکمن صحرا را با شعر شاملو و مخدوم‌قلی زمزمه ساز کرده‌ایم و به یاد «دختران دشت، دختران انتظار، دختران شب‌های تار و نم‌نم باران»، شعر عشق‌آباد را سرشار از عشق و شور و شیدایی ساخته‌ایم. در ترکمنستان چه دل‌ها که به یاد ایران نمی‌تید؟» (قراگوزلو، حیات نو، ۱۳۷۹/۱۲/۴، ص ۴).

نگارنده در بخشی از يك نوشتار دیگر، توجه خود را باز هم

دیگر رقم بخورد. دیپلماسی غیربهداشتی امارات (قراگوزلو، حیات نو، ۱۳۸۰/۱/۲۰، ص ۳)، عقب گرد رژیم افغانستان تا مقابل تاریخ تمدن، حضور فعال سپاه صحابه در پاکستان، بی ثباتی در عراق و تزلزل در سیاست خارجی ترکیه در کنار مواضع غیردوستانه سران جمهوری آذربایجان می تواند تهدیدی بالقوه برای امنیت ملی کشور ما به حساب آید. کارگزاران وزارت امور خارجه می توانند بارویکرد جدی به ایده گفت و گوی تمدن ها گام های بلندی به سوی پیشگیری از وقوع بحران های احتمالی و حرکت به سوی عادی سازی روابط با کشورهای همجوار بردارند. (قراگوزلو، حیات نو، ۱۳۸۰/۲/۱۸، ص ۳).

حسین عظیمی با تأکید بر اهمیت دکترین تشنج زدایی از سیاست خارجی چنین نوشته است:

با ملاحظه دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم و همچنین منطقه ای که ما در آن به سر می بریم، حوزه سیاست خارجی از حوزه های بسیار اساسی جامعه ماست. نباید فراموش کرد که دنیا در این منطقه ملاحظاتی دارد. نفت که منبع اصلی انرژی در دنیاست از این جا تأمین می شود. روسیه در همین منطقه است و... ایران هم در این منطقه کشور قدرتمندی است و داعیه احیای تمدن اسلامی را دارد. کشورهای عربی دارای نفت هم اکثراً دچار مشکلات داخلی هستند. با توجه به این مشکلات ما چه بخواهیم و چه نخواهیم به اعتبار داعیه تمدنی که داریم مردمشان را تحت تأثیر قرار می دهیم... ما که یک کشور قوی منطقه ای هستیم در نتیجه اتفاقاتی به جای این که در مقابل کشورهای منطقه که نسبت به آنها قوی تریم قرار بگیریم، در مقابل غولی همچون آمریکا قرار گرفته ایم. نتیجه این مقابله با آمریکا این شده که ما هم اکنون وفی المثل با امارات مواجهیم، اما در عمل آمریکا طرف مقابل ماست و ما طرف مقابل آمریکا... در این موقعیت، طبیعی است که ما به سراغ تقویت نیروهای دفاعی مان برویم. چون در مقابل آمریکا قرار گرفته ایم موشک را نه برای هجوم بلکه برای دفاع از خودمان می خواهیم. اما نتیجه این تقویت آن می شود که کشورهای منطقه به موشک های ما نظر می دوزند و آمریکا هم موشک های ما را به رخ همسایگان می کشد. در نتیجه این [فرایند] همسایگان بیشتر خود را کنار خواهند کشید... (راه نو، سال اول، شماره ۱۸).

در حقیقت و به زعم نویسنده این سطور - همین ضرورت تعدیل کردن و حذف حضور آمریکا از منطقه بود که رییس جمهور خاتمی را به گفت و گوی تاریخی با مردم آمریکا (از طریق شبکه خبری سی. ان. ان) و طرح ایده گفت و گوی تمدن ها مجاب کرد. از سوی دیگر وضع بسیار حساس ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی و

خلیج فارس و ظهور بحران ها و جنگ های پی در پی در این منطقه، ضرورت رویکرد همه جانبه به گفت و گوهای سازنده و مفاهمه دیپلماتیک میان کشورهای کوچک و بزرگ این بخش از جهان پرماجرار را بیش از پیش به میان می کشد. بوریس فون لوهاوزن در ترسیم سیمای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک منطقه خاورمیانه می نویسد:

کمترین ژرف کاوی در جایگاه ژئوپلیتیک و ارزش های ژئواکونومیک کشورهای توسعه نیافته ای که در منطقه وسیع آسیای میانه-اوراسیا-حاشیه خلیج فارس و اقیانوس هند قرار گرفته اند، این نکته را به اثبات می رساند که هر گونه ناپایداری سیاسی در این حوزه وسیع جغرافیایی، پی آمدهای بسیار خطرناکی برای دو قاره اروپا و آفریقا از یک سو و ایالات متحده آمریکا و کشورهای صنعتی شرق از سوی دیگر خواهد داشت. در این منطقه (خلیج فارس) تنها مسئله نفت مطرح نیست. در هیچ جای دیگر دنیا اقیانوس ها تا بدین حد در آفریقا و اوراسیا رخنه نکرده اند: اقیانوس هند با دو بازوی خود یعنی دریای سرخ و خلیج فارس، و اقیانوس اطلس از راه دریای مدیترانه و دریای سیاه. میان این دو اقیانوس و با فاصله یکسانی از ساحل های آفریقا و آسیا، سرزمین باستانی اور (Uf) در مصب رودخانه های دجله و فرات واقع شده است. هر گونه آشفتگی که بر اثر عوامل بیرونی در این منطقه پدید آید، پی آمدهایی برای دو قاره اروپا و آسیا خواهد داشت. در کرانه های خلیج فارس، جهان اسلام به دو نیمه تقسیم می گردد. نیمه غربی که به سمت باختر تا اقیانوس اطلس گسترش یافته است و نیمه هند و ایرانی که از کوهستان های ایران شروع می شود و با گذر از پاکستان و بنگلادش تا اندونزی و فیلیپین پیش می رود... هر قدرتی که در این جا استقرار یابد، به اعتبار همین واقعیت می تواند پشتیبان یا تهدیدی همه جانبه برای جناح ها یا خطوط جبهه خلفی کشورهای خاورمیانه و نیز خطوط جبهه خلفی اروپا، شبه قاره هند و آفریقا به شمار آید. چنین قدرتی می تواند مقدمه تشکیل جبهه سومی در برابر قدرت نظامی روسیه شود و خطوط جبهه خلفی کشور هم پیمان آمریکا (یعنی ترکیه) را در برابر روسیه تقویت کند و بر کشورهای مصر، سوریه و نیز اروپا و ژاپن عمدتاً از طریق نفت فشار وارد آورد...^(۵)

(بدین اعتبار، بی جا نخواهد بود که از مسئولان سیاست خارجی کشور - از بیروزی انقلاب تا کنون - پرسیده شود که از این موقعیت ویژه چگونه بهره گرفته اند). به هر حال و به منظور تثبیت این بخش از بحث، این نکته را هم اضافه کنیم که تأثیر نامطلوب بحران های سومالی، عراق، افغانستان، لبنان، یوگسلاوی (سابق) و... بر مناسبات بین المللی و به تشنج کشیدن جهان پس از پایان جنگ سرد

مجال به شکل سر بسته می توان گفت و گذشت، این است که آقای هاشمی در راه گسترش مناسبات دولت خود با اتحادیه اروپا، بیش و پیش از هر چیز با مشکلات داخلی دست به گریبان بوده است.

واقعیت تلخ این است که خاتمی نیز در راه تشنج زدایی از سیاست خارجی با همان مشکلات و موانع، البته با دامنه های بسیار گسترده تر مواجه بوده است.

آری، همان کسانی که پیش از رییس جمهور شدن آقای خاتمی، از راه های گوناگون او را به چالش کشیده بودند، برای اسقاط کردن طرح ها و برنامه های جریان اجتماعی دوم خرداد هیچ گاه بی کار نشستند. در حالی که آقای خاتمی مصمم بود به شیوه های معقول و ممکن جمهوری اسلامی را در جایگاه واقعی خود در عرصه مناسبات و روابط بین المللی بنشانند، آنان بهبود روابط ایران با اروپا را مساوی مرگ خود می دانستند.

در فراگرد تاریخچه تشنج زدایی از سیاست خارجی، نخستین حرکت به نشانه حسن نیت از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپا صورت گرفت. آنها در برابر حماسه دوم خرداد و عظمت ملت ایران سر تکریم فرود آوردند و سفیران قهر کرده را با پیام دوستی روانه کشور ما کردند. این عمل غربی ها، طبعاً نمی توانست به مذاق محفل نشین ها خوشایند باشد، لذا باید هر چه زودتر کاری انجام می دادند. آقای خاتمی در برنامه های خود سفر به ایتالیا، فرانسه و آلمان را گنجانده بود. این سفرها چنانچه محقق می شد می توانست دستاوردها و پی آمدهای بسیار مثبت و سازنده ای برای ملت ایران داشته باشد؛ غرب، سیاست گفت و گوهای انتقادی را کنار گذاشت و بر سر میز مذاکره، گفت و گوهای دو سویه بر پایه رعایت منافع ملی صورت می گرفت؛ ناراضیان ایرانی می توانستند به کشور بازگردند [در همین جای یاد آور شویم که رییس جمهور پیشین نیز گاه گاه در سخنانش از ایرانیان خارج نشین دعوت می کرد که به کشور بازگردند]. آقای خاتمی قرار بود در خارج با ایرانیان به گفت و گو بنشیند. دعوت دولت جدید از ایرانیانی که به نوعی در جریان های براندازی، ترور و بمب گذاری دخالت نداشتند به منظور بازگشت آبرومندان به کشور، دامنه گسترده تری یافته بود. سرمایه داران ایرانی مقیم خارج می توانستند به کشور برگردند و در زیر لوای امن جمهوری اسلامی به کار و فعالیت بپردازند و اقتصاد را رونق ببخشند. غربی ها هم می بایست در مورد شرایط بازپرداخت وامها اندکی بیشتر دندان به جگر می گذاشتند و وضع اقتصادی دولت جدید را که با افت شدید بهای نفت مواجه شده بود، درک می کردند... بسیار خوب! برای همه هم زدن این برنامه ها می بایست کاری کرد؛ و دیدیم که چه ها کردند. در حالی که فضای داخلی سخت تیره و مسموم شده بود، همه انگگستان می بایست به طرف خارج نشانه می رفت. برای نمونه، در مورد قتل های زنجیره ای، کمتر تحلیلی در مطبوعات اقتدارگرا می شد یافت که به گونه ای قاتلان را

نشان داده است که در ماجرای پیچیده برهم کنش های سیاسی-اقتصادی، برای هیچ کشوری-حتی پرت افتاده- نمی توان نقش حاشیه ای و دست دوم قابل شد. و به همین علت واکنش اتحادیه های جهانی و بلوک های قدرتمند اقتصادی و سیاسی، نسبت به تغییرات و تحولات داخلی کشورهای دیگر، بسیار بدیهی است. جهان امروز همان گونه که جریان متحجر طالبان را نمی پذیرد و پس می زند، به همان شیوه نیز در برابر به قدرت رسیدن یک جریان راست افراطی در اتریش واکنش نشان می دهد.

به هر روی آنچه درباره مقوله «گفت و گوی تمدن ها، سیاست خارجی و امنیت ملی»، در این فرصت قابل تأمل و نیازمند بررسی است، تأکید بر این نکته مهم است که ایده گفت و گوی تمدن ها، از یک منظر، در واقع طرح عملی دولت جمهوری اسلامی ایران به منظور رها شدن از فشارهای ناشی از اتهام حمایت از تروریسم، ایجاد چرخش در فرایند گفت و گوهای انتقادی به سوی گفت و گوهای سازنده، تشنج زدایی از سیاست خارجی و دعوت از همه کشورها برای دستیابی به مناسبات دوستانه و برقراری روابط مسالمت جویانه به قصد دستیابی به صلح جهانی و توسعه پایدار است. آیا می توان گفت که دولت پنجم و ششم در جمهوری اسلامی به اهمیت این موضوع در حل مشکلات خارجی و داخلی کشور آگاه نبوده است؟ آن هم در شرایطی که برای پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی و بازسازی ویرانی های ناشی از جنگ، بیش از هر زمان دیگر نیاز به سرمایه گذاری خارجی داشته است؟ وام گرفتن از کشورهای غربی، عملاً مؤید این است که دولت پیشین نیز به این نتیجه مهم رسیده بوده است که نمی تواند برای تحقق اهداف خود درهای کشور را ببندد و خود را از تمام دنیایی نیاز بداند. افزون بر این، رییس جمهور سابق در چند گفت و گو-گفت و گو با روزنامه های ایران و همشهری در آستانه انتخابات مجلس ششم- خود را پیشتر از و طراح اصلی برنامه تشنج زدایی دانسته است. آقای هاشمی رفسنجانی، زمانی که ریاست مجلس شورای اسلامی را به عهده داشت به چین، روسیه و کره شمالی سفر کرد و نشان داد که به اهمیت رونق مناسبات سالم دولت با قدرت های برتر اقتصادی-سیاسی جهان آگاه است. همان سفرها و یکی دو موضع گیری آقای هاشمی رفسنجانی درباره ایجاد یک بلوک متحد و قدرتمند از کشورهای ایران، هند و چین (پس از ملاقات با راتو نخست وزیر وقت هند) یکی از پس زمینه های نظریه بر خورد تمدن ها را شکل داد و لبه های خونین بر خورد دو تمدن متحد اسلامی-کنفوسیوسی با تمدن غربی را در ذهن هاتنینگتون طرأحی کرد. اما اینکه چرا آقای هاشمی هیچ گاه به این کشورهای غربی سفر نکرد، موضوعی است قابل تأمل. شک نباید داشت که علت خودداری رییس جمهور پیشین از سفر به کشورهای اروپایی، به بی میلی او بایب بردن به نقش مؤثر این کشورها در پیشبرد سازندگی اقتصادی نبوده است. آنچه در این

مأموران سرویس‌های خارجی ندانسته باشد. پروژه قتل‌های زنجیره‌ای در صورت توفیق نظری می‌توانست به دو هدف عمده دست یابد:

الف. فضای سیاسی کشور را ناامن جلوه دهد و از ورود سرمایه‌گذاران، جهانگردان و دیگر علاقمندان به امور ایران به کشور جلوگیری کند.

ب. وجهه بین‌المللی دولت ایران را مخدوش کند و بر فشار سازمان‌های حقوق بشری بر کشور بیفزاید.^(۶)

جمع این دو هدف در درجه نخست، سیاست تشنج‌زدایی آقای خاتمی را به بن‌بستی یکسره کور و تاریک می‌کشید. این توطئه با هوشمندی مسئولان در بالاترین سطوح و روشنگری مطبوعات در نطفه خفه شد. آنچه از این بخش بحث استنباط می‌شود این است که: تشنج‌زدایی از سیاست خارجی، ارتباط مستقیم و لاینفک با امنیت ملی دارد. به عبارت روشن‌تر، هر گونه ناامن شدن کشور در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و قضایی می‌تواند بر مناسبات خارجی دولت نیز اثر بگذارد و برنامه تشنج‌زدایی را دچار آشوب کند. در همین ارتباط ضروری است که: جناح‌های سیاسی روابط خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که تعارض و ترکش بر خوردها و تنش‌های سیاسی داخلی به حوزه‌های سیاست خارجی تسری نیابد. در همین خصوص نه تنها لازم، بلکه سخت حیاتی است که چند وزارتخانه از جمله وزارت امور خارجه، وزارت اطلاعات، وزارت کشور و نیز قوه قضاییه از افرادی که دارای دیدگاه‌های جناحی و سیاسی حزبی مشخص و خاص هستند، تخلیه شود تا منافع ملی در عرصه سیاست خارجی از آسیب‌های ناشی از کشمکش‌های حزبی و جناحی مصون ماند. (قراگوزلو، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۶۴-۱۶۳)

گفت و گوی تمدن‌ها، یونسکو و فرهنگ صلح

استقبال سازمان ملل متحد و کمیسیون آموزشی، علمی و فرهنگی آن (یونسکو) از ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌تواند در چارچوب اهداف راهبردی آن سازمان تعریف و تبیین شود. پیگیری مسایل مربوط به حقوق بشر از راه گسترش و آموزش فرهنگ صلح و توسعه پایدار، سازمان ملل متحد و یونسکو را ترغیب می‌کند که از ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها بعنوان یک طرح تکمیلی در کنار منشور جهانی حقوق بشر، دفاع کنند و این ایده را در چارچوب دستورالعمل‌های فرهنگی و آموزشی خود قرار دهند. بدین اعتبار می‌توان گفت که ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، منادی آرزوهای صلح دوستانه و همزیستی مسالمت‌آمیز دولت‌ها و ملت‌ها بوده است و قابلیت و ظرفیت آن را دارد که ضمن بازتولید و تعریف و تبیین شدن، از حالت یک ایده یا نظریه به قالب یک استراتژی در آید و در نهایت به منشوری جهانی تبدیل شود و تحقق اهداف سازمان ملل متحد را تسریع و تسهیل کند.

داوود هر میداس باوند که خود از طراحان منشور جهانی گفت‌وگوی تمدن‌هاست، با تأکید بر همین وجه از ارزش‌های تفسیری- تکمیلی ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، معتقد است:

در آغاز قرن بیست و یکم در پرتو انقلاب تکنولوژی اطلاعات که شاخص‌ترین تجلی آن کوتاه شدن هر چه بیشتر فواصل زمانی و مکانی در روابط و تعاملات بین افراد و جوامع بشری است، جامعه بین‌المللی با نویدها و زنده‌های جدیدی رو به رو شده است. از یک سو سازمان ملل متحد بر آن است در لوای تحولات جدید از طریق اصلاح و تجدیدنظر در منشور، اقتدار واقعی خود را در ایفای مسئولیت‌های پیش‌بینی شده در منشور احراز نماید. از سوی دیگر روند جهانی شدن در دو بعد متفاوت جهانی شدن از بالا و جهانی شدن از پایین اثرهای گریز ناپذیر خود را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ظاهر ساخته است. بالاخره پروسه هم‌گرایی‌های منطقه‌ای بر اساس اشتراك تاریخی و فرهنگی کشورهای عضو، نقش واسطی بین سیستم کشور-ملت و روند جهانی شدن عهده‌دار شده است.

در این گیر و دار تاریخی، گفت‌وگوی تمدن‌ها به عنوان جریان فکری جدید بر آن است که سه روند مسلط مذکور در جامعه بشری را مورد خطاب قرار داده و از طریق التقاط و ارتقای ارزش‌های مشترک سه روند مذکور، فرآیند پویا و سازنده‌ای به نفع جامعه بشری فراهم سازد. زیرا گفت‌وگوی تمدن‌ها همسویی تنگاتنگ با ارزش‌ها، روش‌ها و اهداف سازمان ملل متحد دارد. چون منشور سازمان ملل به عنوان سند زنده و پویا، زاینده گفت‌وگو و مذاکراتی بوده است که از سوی نمایندگان مردم ملل متحد در سانفرانسیسکو تنظیم و تدوین گردید و تحقق اصول و اهداف آن صرفاً از طریق گفت‌وگو و همکاری پیش‌بینی شده است. در واقع گفت‌وگوی تمدن‌ها تلاش و حرکتی است نو در جهت تفسیر مترقیانه از اصول و اهداف منشور ملل متحد به منظور پاسخگویی به چالش‌ها و زنده‌های روز از طریق گفت‌وگو، هماهنگی و همکاری کشورهای عضو برای نیل به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی عاری از هر گونه تبعیض از لحاظ جنس، نژاد، زبان و مذهب، حل مسایل مشترک بین‌المللی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی، رفع اختلافات بین‌المللی به طور مسالمت‌آمیز، ارتقای ارزش‌های متنوع فرهنگی با الهام از روح منشور، حفظ تمامی صور محیط زیست و بالاخره حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر اساس حقوق بین‌الملل و عدالت و همچنین حفظ صلح و امنیت در درون کشورها.^(۷)

برنامه فرهنگ صلح از فوریه ۱۹۹۴ از سوی یونسکو آغاز شده است. در چهل و چهارمین نشست کنفرانس بین‌المللی آموزش

فرهنگ صلح اولین و پیشرفته‌ترین چالش در پایان سده بیستم است. در اعلامیه حق صلح که در ژانویه ۱۹۹۷ صادر شد، اعلام شده است که پرهیز از خشونت و جنگ نه تنها وظیفه دولتمردان و دیگر رهبران است بلکه وظیفه شهر و ندان نیز محسوب می‌شود. ما باید دیدگاه‌های خود را با اصول دگرپذیری و گفت و گو سازگار سازیم و کودکان خود را با ارزش‌های دگرپذیری و گفت و گو آموزش دهیم و منطق خرد و احترام به عقاید دیگران را جانشین منطق زور کنیم.^(۸)

تأکید مکرر یونسکو بر اجرای «طرح‌های بین‌المللی برای دانش آموزان کشورهای مختلف» به منظور آموزش پایه‌ای شیوه‌های تحقق برنامه صلح و توسعه پایدار، متأثر از شناخت عمیق کارشناسان این سازمان از فراگرد علمی آموزش‌پذیری بنیادی جامعه است. بدین اعتبار که دانش آموزان، مدیریت آینده کشورها را به عهده می‌گیرند، لازم است که در درجه نخست فرهنگ عقلی و تحمل عقاید مختلف در این نسل نهادینه شود. تساهل، تسامح و تحمل نیست که تهیه آن بلافاصله امکان‌پذیر باشد. تساهل، تسامح و تحمل عقاید دیگران و احترام به فرهنگ‌های مختلف، مستلزم تربیت و رویکرد جذبی به مقوله آموزش است. سال‌ها باید روی افراد کار شود. آموزش صحیح اعمال شود... جامعه‌ای در مسیر توسعه سیاسی حرکت می‌کند که تربیت شود و تحمل و اختلاف‌فکری را از کودکی بیاموزد. جوامع کهن و سنتی که بستر فرهنگی ریشه‌ای دارند (مانند ایران) به سادگی تغییر نمی‌یابند. (قراگوزلو، همان). و دقیقاً به همین علت، از نظر یونسکو آموزش بویژه در میان کودکان و دانش آموزان کلید بازگشایی قفل‌های دموکراسی و صلح است.

در همین راستا فدریکو مایور در پیامی به اجلاس ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد (ژوئن ۱۹۹۷) بر سه رکن آموزش، دموکراسی و صلح به عنوان کلیدهای توسعه پایدار تأکید کرد و از جمله گفت:

کلید توسعه پایدار، آموزش است. آموزشی که با ابزارها و تکنولوژی‌های جدید به همه اعضای جامعه گسترش یابد و بتواند فرصت‌های آموزشی را مادام‌العمر برای همگان تضمین کند. همه ما باید آمادگی داشته باشیم که آموزش را به سمتی سوق دهیم که گرایشها و رفتارهایی سازگار با فرهنگ پایداری را ترویج کند. ترویج توسعه پایدار که مناسبات نزدیک آن با دموکراسی و صلح به رسمیت شناخته شده است یکی از چالش‌های عمده عصر ماست و آموزش در همه اشکال خود برای تحقق موفقیت آمیز توسعه پایدار ضروری است. آموزش، نیروی آینده است؛ آینده‌ای که نمی‌تواند جز آینده پایدار باشد و از همین رو تلاش می‌کند با همکاری با همه نهادهای ملی و بین‌المللی و گروه‌های اجتماعی در جهت استقرار صلح و رفاه بشری وظیفه خود را در زمینه تحقق

(ICE) در اکتبر ۱۹۹۴، شیوه‌های خاص آموزش برای تحقق فرهنگ صلح پیشنهاد شد:

- الف. آموزش شیوه‌های مصالحه، آشتی و میانجی‌گری در سطوح مدارس و در سطح جامعه؛
- ب. گسترش حس اجتماع‌پذیری برای درک نوآموزان از وجود انسان‌های متنوع و موجودات مختلف در کره زمین به منظور حفظ تنوع فرهنگی بشر و اکولوژی آن برای نسل‌های آینده؛
- ج. بازنگری منظم و نوآوری در مفاد آموزشی برای ایجاد نگرش مثبت نسبت به تفاوت‌های قومی، نژادی و فرهنگی و تأکید بر مشارکت همگانی بدون تبعیض؛
- د. بازنگری منظم و نوآوری در آموزش دروس تاریخ و تأکید نکردن بر حوادث خشونت‌بار تاریخی به عنوان مظاهر افتخار ملی؛
- هـ. آموزش علم و بیان رابطه قوی آن با فرهنگ و اجتماع به منزله ابزاری که می‌تواند هم در خدمت صلح باشد و هم در خدمت جنگ. (UNESCO, 1997, P.30).

پشتیبانی یونسکو از ایده گفت و گوی تمدن‌ها بر محور تلاش برای تحقق فرهنگ صلح و نفی همه جانبه خشونت، با توجه به دو مؤلفه فرهنگ و مذهب به عنوان عوامل اصلی تسریع‌گذار دولتهای ملی از جنگ به صلح صورت می‌گیرد. «یونسکو در نگرش خود به مقوله تمدن بیش از هر چیز به دو عنصر فرهنگ و مذهب به عنوان مؤلفه‌های اصلی تمدن توجه دارد و در خط مشی خود، گفت و گوی میان فرهنگی و میان مذهبی را گامی مؤثر در مسیر گفت و گوی تمدن‌ها تلقی می‌کند.» (بزرگمهری، نصیری طوسی، ۱۳۷۷، صص ۶۰ و ۶۱). به عقیده رهبران و سیاست‌گذاران این سازمان آموزشی علمی، فرهنگی-چنان که در بندب پیشنهادهای چهارم و چهارمین کنفرانس بین‌المللی آموزش نیز آمده است- تحقق صلح، مستلزم احترام به فرهنگ همه ملت‌هاست. خاورپرزد کویبار (دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد) گفته است: «از نظر یونسکو تنوع و کثرت فرهنگ‌ها همانند تنوع زیستی، دارای مزایایی است. مزیت کثرت گرایی این است که گنجینه سرشار از تجربه، خرد و رفتار همه انسان‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. هر فرهنگی از مقایسه خود با دیگر فرهنگ‌ها و کشف غرایب و ویژگی‌های نامتعارف خود سود می‌برد.» (گزارش کمیسیون جهانی فرهنگ و توسعه، ص ۶۱-۶۰).

یونسکو، در مقام یک سازمان آموزشی، گذار از «فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح» را به عنوان بزرگ‌ترین چالش سده بیستم با توجه به آموزش عمومی متکی بر آموزش گفت و گو و فراگیری ارزش‌های دگرپذیری، در دستور برنامه‌های خود قرار داده است. فدریکو مایور (دبیر کل پیشین یونسکو) در مقاله-سخنرانی «فرهنگ صلح و گفت و گوی میان تمدن‌ها در برابر فرهنگ جنگ و خشونت» به این مهم اشاره کرده است: «انتقال از فرهنگ جنگ به

توسعه پایدار بازی کند.

در این پیام چند نکته اساسی و پیدا موج می زند که تجزیه و تبیین هر یک از آنها - هر چند کوتاه - بر زوایایی از این بحث مهم نور معرفت خواهد تاباند:

الف. توسعه پایدار و ساز و کارهای مرتبط با آموزش و تکنولوژی جدید؛

ب. ترویج توسعه پایدار از راه دموکراسی و صلح؛

ج. همکاری همه نهادهای ملی و بین المللی و گروه های اجتماعی در جهت استقرار صلح و رفاه بشری. (قراگزلو، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۸ - ۱۵۷)

در ادامه این بحث خواهیم کوشید ضمن تشریح نقش آموزش و بویژه مراکز آموزش عالی، نسبت های این پدیده را در فرایند ارتباط توسعه پایدار و گفت و گوی تمدن ها مشخص و تبیین کنیم. برای بازگشایی این مقوله شاید طرح این پرسش و پاسخ هانس فان کینگل (ریس دانشگاه ملل متحد در توکیو) قابل تأمل باشد که:

دانشگاه های امروزی که هنوز بر پایه ملی قرار دارند، چگونه می توانند به اجتماعی شدن مسالمت آمیز فضای بین المللی کمک کنند؟ دانشگاه ها باید چگونه باشند و چه کمکی می توانند به برقراری فوری جامعه جهانی - که احتمالاً هدفی بلندپروازانه است - بلکه دست کم به تفاهم بیشتر ملت ها در جهانی مستقل کنند؟

نگارنده چند زمینه مساعد را که می تواند در آن تلاش هایی به منظور افزایش کمک دانشگاه ها و دانش آکادمیک به تفاهم بیشتر میان ملت ها انجام گیرد شناسایی کرده است. نخستین زمینه، مربوط به برنامه های درسی است. دانشگاه ها باید برای گسترش برنامه های درسی خود در رشته های علوم اجتماعی و همچنین در علوم طبیعی، مهندسی و پزشکی دست به تلاش واقعی بزنند. آموزش همزمان رشته های گوناگون باید از مرحله شعار به صورت واقعیت در آید و میدان دید مواد آموزشی باید گسترش یابد. برای نمونه ما در دانشگاه های خود درباره مناطقی که احتمال تکرار جنگ و نزاع در آنها می رود چه تدریس می کنیم؟ ما نیاز به درک عمیق تری از پیچیدگی واقعیت ها و ابعاد تاریخی داریم.

به آفریقا ببینید: بیش از پنجاه ملت، در قالب یک قاره کامل با صدها زبان، صدها قوم و فرهنگ که همگی بر پایه سلسله مسایلی که ظاهرأ حل ناشدنی به نظر می رسد، بنا شده اند و ما درباره این قاره چه می دانیم و به دانشجویان خود چه می آموزیم؟ بسیار کم و حتی نزدیک به هیچ. گاهی انسان وسوسه می شود که شاید رابطه ای میان کمبود دانش و دوام و تنوع مسایل قاره آفریقا وجود داشته باشد. چگونه می توانیم به ریشه این گونه مسایل پی ببریم؟

یک تجدید نظر دیگر که باید در برنامه های درسی به عمل آید مربوط به طرح عمیق شکافتن مسئله هاست. دانشگاه ها اغلب اوقات دروس خود را محدود به موضوع هایی چون پیشرفت، امنیت و صلح می کنند، بی آنکه تلاش کنند نشان دهند درونمایه این گونه مسایل چیست؟ به عقیده من، این کار نقش زیادی در کندی پیشرفت در زمینه درک واقعیت ها دارد. نام بردن مسئله و یافتن راه حلی برای آن لزوماً به پیشبرد دانش و پژوهش کمک نمی کند. در حالی که شکافتن مسئله به یافتن ارتباط بین موضوع های مختلف مورد مطالعه کمک می کند. بی درک کامل این ارتباط، هیچ گونه بررسی عمیق موضوع درسی امکان پذیر نیست.

مبادلات دانشگاهی زمینه دیگری است که دانشگاه ها در آن می توانند خدمات بیشتری انجام دهند. این گونه مبادلات، ابزار مهم اجتماعی شدن بین المللی است، زیرا می تواند فرهنگ تفاهم و صلح را میان ملت ها ترویج کند. مبادلات باید به شکل طرحی برای آموزش مشترک در آید. بنابراین اهمیت دارد که نه تنها دانشجویان و اعضای هیات های علمی کشورهای در حال توسعه در دانشگاه های کشورهای پیشرفته به مطالعه بپردازند، بلکه دانشجویان و استادان کشورهای پیشرفته نیز مدتی در خارج با مناطق و فرهنگ های بیگانه آشنا شوند، چرا که بخشی از آموزش درست، مسافرت و مشاهده فرهنگ های دیگر است. این بدان معنی نیست که فرد به مشاهده بسنده کند و تحت تأثیر مشاهدات خود قرار گیرد، بلکه به مفهوم مشارکت و درگیر شدن است. تنها بدین سان می توان زمینه گفت و گوی پرثمر میان ملت هایی که یکدیگر را به طور مساوی قبول دارند، فراهم کرد.

آنچه فرد در طول مبادله و مسافرت کشف می کند این است که ملت های دیگر و فرهنگ هایشان در حالی که متفاوت هستند، اصولاً چندان فرقی با یکدیگر ندارند. فرهنگ های دیگر نیز همان تجربیات انسانی را عرضه می کنند که ما هر روز در زندگی با آن روبرو هستیم. از این رو مبادلات فرهنگی و دانشگاهی در واقع مسافرت هایی شخصی است که ما را انسانی تر می کند و وقتی خودمان را در دیگران و دیگران را در خودمان می یابیم، تبدیل به انسان های بهتری می شویم.

کمال مطلوب است که مبادلات مزبور در زندگی یک دانشجو هر چه زودتر و در صورت امکان در سطح دبیرستان آغاز شود. در این صورت دانشگاه ها فقط باید به میزان کردن دقیق حساسیت بین المللی دانشجو که از دیر زمانی پیش به وجود آمده است، بپردازند. لیکن رفته رفته که فرد به سن بلوغ می رسد، تفاهم تغییر می یابد. در این هنگام تجربه بین المللی باید به موازات پیشرفت آموزش و پرورش دانشگاهی به دست

جهانی بهتر و صلح آمیز است که به سوی عشق به خود و به دیگران حرکت کند. این تنها خیال پردازی و آرمان گرایی نیست، بلکه در واقع سخت عمل گرایانه است. یکی از چیزهایی که تجربه سی ساله حضور در کلاس درس به من آموخته، این است که تنها یک نوع عمل گرایی وجود دارد که ارزش اندیشیدن جدی دارد و آن عمل گرایی است که به آرمان‌های تساهل، فراگیر شدن و دانش آموزی خدمت می‌کند.

بنابر این برای تضمین پیشرفت آنچه من فرهنگ تفاهم می‌نامم، نیازهای بسیار داریم: نیاز به تلاش پیوسته و تمرکز یافته بر آموختن و شنیدن و دادن مفهوم واقعی به اطلاعات، درگیر شدن در ماجراهای آینده با دیگران، سعی نکردن در تبدیل دیگران به خودمان بلکه پیوستن به آنان در جستجوی جهانی بهتر و صلح آمیز تر. لازمه این کار درک کامل واقعیت‌های امروزی خودمان است.^(۸)

از نظر ما مبادله دست آوردهای آموزش عالی، می‌تواند به مثابه نوعی ارتباط علمی و فرهنگی تلقی شود و در مسیر برطرف کردن تبعیض و نابرابری، شکاف‌های عمیق میان کشورهای توسعه نیافته و پیشرفته را تا اندازه‌ای برکند. نگارنده پیش‌تر با نقل نظریه و راهکار ریچارد نیکسون مبنی بر این که «ما (یعنی دولت آمریکا) باید مانع انتقال دانش و تکنولوژی پیشرفته به کشورهای متخاصم شویم» تاخسته و از آن در مقام یکی از یادگفتنمان‌های ایده گفت و گوی تمدن‌ها یاد کرده است. اینک در ادامه همان مبحث ضمن توقیف کوتاه در مقوله «توسعه پایدار» بر نقش نظام آموزش عالی در راه تحقق توسعه پایدار و نزدیکی ملت‌ها و دولت‌ها به عنوان یکی از اهداف راهبردی گفت و گوی تمدن‌ها تأکید می‌شود.

گسترش آموزش، کلید توسعه پایدار

توسعه پایدار از هر منظری که نگرسته شود در متن و بطن خود بیانگر نوعی تضاد و تناقض مفهومی است. این دوگانگی بویژه در ارتباط توسعه و عوامل اکولوژیک بیشتر مطرح است. گسترش صنایع، خدمات، به وجود آمدن کلان شهرها، افزایش جمعیت و تأمین نیازمندی‌های پایه‌ای انسانی به معنی از میان رفتن بخشی از منابع طبیعی تجدید نشدنی است و این امر منافع، ظرفیت‌ها و توانایی‌های نسل فردا را سخت به خطر می‌اندازد. همین عارضه-تخریب محیط زیست- است که اصطلاح پایداری در فرایند توسعه را با تردید مواجه می‌سازد. اگر پایداری، تداعی کننده ثبات وضع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی است، در مقابل، توسعه فرایندی بحرانی، پویا و سخت ساخت شکن است که نه تنها با اهداف پایداری جمع نمی‌شود بلکه در فرآیند خود همه مؤلفه‌های ثبات را به سود شرایط پیش‌بینی شده تغییر می‌دهد.

آید و نمی‌توان آن را به مراحل اولیه برنامه دانشگاه موکول کرد.

من انکار نمی‌کنم مبادلات دانشگاهی در همان حال که ابزار عمده ترویج و تقویت گفت‌وگوی صمیمانه به شمار می‌رود، مشکلاتی چند نیز ایجاد می‌کند. مثلاً دانشجویان جهان توسعه نیافته که در کشورهای ثروتمند تحصیل می‌کنند، ممکن است بخواهند در خارج بمانند و زندگی کنند؛ یا این که وقتی به کشورشان بازمی‌گردند ممکن است ارزش‌ها، باورها و روش‌هایی با خود بیاورند که همیشه مورد احترام فضای محلی نیست. این کار نمی‌تواند به کشورهای در حال توسعه کمک کند. افزون بر آن، آگاهی و اطلاعاتی که دانشجویان جهان پیشرفته هنگام تحصیل در کشورهای در حال توسعه به دست آورده‌اند، می‌تواند به شیوه‌ای استعماری مورد استفاده قرار گیرد که به جهان صنعتی اجازه دهد در کشورهای مزبور بهتر رخنه کند و تسلط یابد.

من به خوبی از این جنبه‌های منفی مبادلات فرهنگی آگاهم. از یک جهت اینها همان مسایلی است که ما در دانشگاه ملل متحد همواره با آنها روبرو هستیم. حل این گونه مسایل و چیره شدن بر آنها مستلزم اندیشیدن جدی است. چنانچه کشورهای ثروتمند تنها سود برنده از مبادلات دانشگاهی و فرهنگی باشند، یکسره از هدف اصلی منحرف شده‌ایم و نقض غرض شده است.

با این همه، من بر این باورم که فایده مبادلات دانشگاهی و فرهنگی بر زبان‌های آن می‌چرید. ترس‌های اولیه درباره اینترنت، امروز یکسره منتفی شده است. در آغاز، اینترنت را یک نوآوری خطرناک تلقی می‌کردند که می‌تواند سرمایه‌داری را به سرعت در سرتاسر جهان پیروز کند. امروزه بیشتر مردمان تشخیص داده‌اند که اینترنت بالقوه می‌تواند ابزار مهمی در استقرار مردم‌سالاری باشد، مشروط بر این که با دقت و در درون محدوده‌ای خاص مورد استفاده قرار گیرد. مثلاً اگر اتحادیهایی میان مؤسسه‌های دانشگاهی سراسر جهان برای پل زدن میان ملت‌های فقیر و غنی که اینترنت دارند منعقد شود، این کار امکان نزدیکی و ارتباط هر یک از ما را در هر نقطه جهان که باشیم، فراهم می‌کند.

در چنین شرایطی، اطلاعات و داده‌هایی که در اختیار و دسترس ماست، تبدیل به دانش مثبت خواهد شد. اگر دانش بر پایه اطلاعات باشد، بیش از اطلاعات ارزش خواهد داشت زیرا دانشی است جهت‌گیری شده و منطقی که از الهام‌ها و آرزوها برخاسته است. هدف تفاهم بهتر در جهان، صرفاً به خاطر چیزی نیست که آرزوی آن را داریم و تفاهم به خودی خود هدف به شمار نمی‌رود، بلکه در نهایت، هدف ایجاد

این تعارض‌ها سبب شد که پس از کنفرانس جهانی محیط زیست و توسعه سازمان ملل متحد ریو دو ژانیرو - ۱۹۹۲ - سیاست‌های تازه‌ای برای تحقق توسعه پایدار مطرح شود (فراهانی، ۱۳۷۸) و اصول و اولویت‌هایی در زمینه «ترویج همکاری بین بخش‌های مختلف جامعه و بهره‌برداری معقولانه از تکنولوژی‌های جدید و متنوع فرهنگی» و «کمک به ادغام آموزش توسعه پایدار در سیاست‌های آموزش ملی» مد نظر قرار گیرد و برای تفهیم، تأمین و عمل به این سیاست‌ها نقش آموزگاران، پژوهشگران، دانشمندان، جوانان، سازمان‌های غیردولتی، رسانه‌های همگانی و مؤسسه‌های تجاری و به گونه‌ی مشخص و اولی دانشگاه‌ها، بیش از پیش پررنگ شود.

در ژرفای این پیمان جدید جهانی، سازمان آموزش در بُعد فراگیر و تخصصی آن چند هدف عمده را تعقیب می‌کند، از جمله:
- ایجاد تحول در رفتارها، کنش‌ها، ارزش‌ها (فرهنگ عمومی) برای دستیابی به توسعه پایدار؛

- تعلیم و تعلم و نوسازی نیروهای انسانی به منظور پشتیبانی از تحولاتی که منجر به توسعه پایدار می‌شود؛

- گسترش هر چه بیشتر مهارت‌ها و معرفت‌ها و آرایه‌الگوهای منطقه‌ای و متناسب با برنامه‌های توسعه پایدار؛

- تولید و مصرف، منطبق بر اهداف پایداری به موازات اصلاح مدیریت تکنولوژی و منابع طبیعی.

حرکت در این دو جهت کلان یعنی اصلاح فرهنگ عمومی و اشاعه آموزش به عنوان بزرگ‌ترین منبع آماده‌سازی و اطلاع‌رسانی، لازمه تحقق توسعه پایدار است و اگرچه در بسیاری از نظام‌های آموزشی هدف انتقال دانش و مهارت از محدوده تربیت نیروی انسانی متخصص فراتر نمی‌رود، اما به هر حال ضرورتی ناگزیر به ما حکم می‌کند که دانشگاه‌ها می‌باید در این زمینه، حرکت دامنه‌داری را به منظور آماده‌سازی مردم و ارتقای فرهنگ عمومی برای چگونگی زیستن و بهره‌برداری درست از محیط زیست آغاز کنند و دقیقاً از همین نقطه آغاز است که از آموزش به عنوان کلید توسعه پایدار نام برده می‌شود؛ آموزشی که از راه اعمال مدیریت درست بر مناسبات تولید و مصرف به همه شهروندان تفهیم و تعلیم می‌شود و می‌تواند فرصت‌های یادگیری را به شیوه همیشگی برای آحاد مردم تضمین و اجرا کند؛ آموزشی که در برهمکنش‌های اجتماعی خود، منش و روش سازگاری با فرهنگ پایداری را تأمین می‌کند.

اینک همه ما به درستی دانسته‌ایم که پایه و مایه توسعه بر آموزش عمومی و نظام آموزش عالی استوار است. در متن همین نظام آموزشی است که از آغاز تا پایان مؤثرترین شیوه‌های تخصصی علمی، فرهنگی و نحوه‌ریاری با بحران‌های اجتماعی ناشی از فرایند توسعه آموخته می‌شود و طبیعی است که بر این باور و به منظور تحقق توسعه پایدار می‌باید بیشترین، کیفی‌ترین و

کارآمدترین برنامه‌ریزی‌ها برای تقویت، تحکیم و گسترش نظام آموزش عالی کشورها انجام پذیرد تا در نتیجه آن ضمن مهار شدن عوارض، خطاها و زیان‌های فرایند توسعه، به‌کرد امور اجرایی، سیاست‌گذاری و ارزش‌پذیری نیز متحقق شود. همچنین باید در نظر داشت که مخرج مشترک توسعه پایدار در همه جوامع، از ضرورت پرداختن به مؤلفه‌هایی چون علم محوری، نظام آموزشی پویا، برابری انسان‌ها، نظام سیاسی قانونی، امنیت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و اجماع نظر نخبگان حکایت می‌کند و از بسترهایی مانند انسجام درونی، همگرایی داخلی، افزایش کارایی و بهره‌وری و ایجاد یک فرهنگ اقتصادی سخن می‌گوید، و بر همین اساس است که در شرح موازین توسعه، دیگر بای مقولاتی مانند ذخایر غنی جامعه در حوزه تولید ناخالص داخلی، منابع طبیعی و درآمد ملی چندان به میان کشیده نمی‌شود و در مقابل شاخص‌هایی چون تحصیلات عالی، نظام آموزشی فراگیر، خلاقیت، مدیریت درست منابع تولید مادی و معنوی و بارورسازی ذهنیت‌ها در جهت شکوفایی استعدادهای انسانی مورد توجه قرار می‌گیرد. به این ترتیب تحقق توسعه پایدار بیش و پیش از آنکه محتاج تکنولوژی، ارتباطات، ماشین و سرمایه باشد، نیازمند علم، اندیشه، تعقل و فعالیت گسترده نهادهای اندیشه‌سازی است. در این میان نقش پژوهشگران، متفکران، نظریه‌پردازان و مدیران در هدایت فرایند توسعه، قطعی و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و بسیار طبیعی است که ظهور نخبگان فکری، مستلزم وجود نظام آموزش عالی فراگیر و دانشگاه‌های پیشرفته است. هم از این رو و به اعتبار ضرورت شناخت دقیق ریشه‌های تکنیک و مناسبات پیچیده علمی پدیده‌ها، اگر در عرصه گسترش نظام علمی، آموزشی و پژوهشی هر کشوری کم‌ترین خللی به وجود آید، نه تنها آسیب‌های جدی به فرایند توسعه وارد می‌شود، بلکه ارتباط و همکاری بین‌المللی آن جامعه با دیگر جوامع پیشرفته نیز دستخوش نارسایی‌ها و کژی‌هایی می‌شود و روند سالم جریانهای رشد فرهنگی، تأمین بهداشت، درمان، مسکن، اشتغال، صادرات، پاسداری از منابع طبیعی و کانون‌های خانوادگی را نیز مختل می‌کند.

به اعتبار آنچه گفته شد، پیشنهاد می‌شود:

الف: کشورهای توسعه یافته و سازمان‌های بین‌المللی با دادن کمک‌های مالی و فنی به کشورهای توسعه نیافته، توفیق برنامه «ادغام آموزش توسعه پایدار در سیاست‌های آموزش ملی» را تضمین کنند؛

ب: با این یادآوری که در نظام بین‌المللی سالانه ۸۰۰ میلیارد دلار صرف هزینه‌های نظامی می‌شود و در دو بلوک قدرتمند سیاسی - اقتصادی جهان (آمریکا - روسیه) نزدیک به ۹۰ میلیارد دلار صرف هزینه‌های تحقیقاتی به قصد تولید سلاح‌های پیچیده کشتار جمعی می‌شود، شایسته است که ضمن تعدیل این هزینه‌ها - که عملاً گامی است به سوی صلح و توسعه پایدار جهانی - بخش عمده‌ای از آن به

توفان‌های نابود کننده جنگ و خشونت و ویرانی مصون بدارد. دستیابی به صلح و ثبات جهانی - از راه گفت‌وگوی تمدن‌ها - به سود همهٔ کسانی است که به آیندهٔ بشر و سلامت تنها زیستگاه آن می‌اندیشند.

برای رسیدن به این هدف می‌توان از مجراهای زیر عبور کرد:
- مهار شدن قدرت‌های هسته‌ای و پیشگیری از به وجود آمدن کشورهای هسته‌ای جدید؛

- از میان رفتن سلاح‌های بالستیک، موشک‌های قاره‌پیمای بمب‌های هیبروزنی، نوترونی، میکربی، شیمیایی و اتمی؛
- بسته شدن پیمان‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی و پدید آمدن منافع مشترک فراملی؛

- پشتیبانی از سازمان‌های طرفدار محیط زیست و صلح سبز؛
- تقویت مناسبات علمی، فرهنگی میان شرق و غرب از راه برگزاری سمینارهای گفت‌وگوی میان‌مذهبی، فرهنگی و تمدنی؛
- گسترش رفت و آمدهای دانشمندان و فرهیختگان به منظور تبادل و تعامل علمی - فرهنگی میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و مبادلهٔ فن آوری، مدیریت تکنولوژی، اطلاعات و...؛
- تصویب قوانین جهانی و ملزم ساختن کشورها به رعایت این قوانین بر پایهٔ احترام به حقوق شهروندی اقلیت‌های قومی، مذهبی و سیاسی از سوی اکثریت حاکم؛

- یاری‌رسانی جهانی به مدرنیزه شدن اقتصاد (کشاورزی و صنعت) و فرهنگ در کشورهایی که به نوعی درگیر سنت‌های مربوط به توسعه نیافتگی هستند.

در راه بستر سازی، تحقیق و تضمین آنچه به عنوان راه کارهای معقول برای دستیابی به صلح جهانی گفته شد، لازم است همهٔ دولت‌ها به سویی حرکت کنند که:

- تغییرات کلی در ساختار سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان‌های بین‌المللی انرژی و غذا به وجود آید و برای مثال، «حق و تو» در سازمان ملل از میان برود یا تکثیر شود و میلیتاریسم هار آمریکا مهار گردد؛

- احساسات برتری جویی برخی از کشورهایی که به رشد اقتصادی دورقمی دست یافته‌اند، به نفع سودرشد موزون کشورهای توسعه نیافته تغییر جهت دهد و...

آیا می‌توان اندکی خوشبین بود و همهٔ این آرمان‌ها را از مسیر گفت‌وگو و مفاهمه وارد روابط و مناسبات بین‌المللی کرد؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، باید گفت که ایدهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها همان هدف گمشدهٔ انسان‌هایی است که در راه تحقق صلح، عدالت، دموکراسی، امنیت و توسعه، بوسه بر کاکل خورشید زده‌اند.

بازیگران در میدان گفت و گوی تمدن‌ها

گسترش مراکز آموزش متوسطه و عالی و ایجاد امکانات تکنولوژی آموزشی در کشورهای رو به توسعه اختصاص یابد؛

پ: به همین منظور ضروری است که روابط کشورهای در حال توسعه با کشورهای پیشرفته و توسعه یافته از صورت عمودی و تأثیرپذیری سیاسی بیرون آید و در چارچوب مناسبات علمی، فنی و... افقی و تعاملی قرار گیرد.

ت: از آنجا که روابط بین‌المللی امروزه بر اساس نوعی رقابت و پیشی گرفتن دولت‌ها در راه دستیابی به منافع ملی و حداکثر در قالب پیمان‌های مشترک منطقه‌ای شکل گرفته است و هر کشور تلاش می‌کند به بشتوانهٔ توان دانایی و قدرت اقتصادی و برتری فناوری خود از دیگران پیشی بگیرد، باید چاره‌ای اندیشید و تعریف تازه‌ای از مناسبات و همکاری‌های بین‌المللی بر پایهٔ ایجاد حس برابری و احترام متقابل، گفتمان، گفت‌وگو و تقارن آرمان‌ها و خواسته‌ها، نهراسیدن از تضارب اندیشه‌های علمی و فرهنگی و در معرض شناسایی قرار دادن تناقضات و ضعف‌های داخلی شکل بتدد.

فقط در این صورت است که دستیابی به توسعه پایدار - با فرض استقرار روابط درست و عادلانهٔ بین‌المللی و همکاری پایدار - تسهیل می‌شود و مراکز آموزشی و نظریه‌سازی می‌توانند با بهره‌گیری از ظرفیت و قابلیت‌های اندیشگی خود وارد این مناسبات شوند و رسالت خطیری را که بر دوش دارند، به انجام رسانند.

گذشتن توسعه پایدار از دهلیز صلح پایدار

نگارنده در چند نوشتار و گفت‌وگوی مبسوط ضمن تجزیه و تحلیل ایدهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها، دیدگاه‌های خود را دربارهٔ چگونگی دستیابی به توسعه، دموکراسی و صلح با تأکید بر نقش و اهمیت استراتژیک گفت‌وگوها میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به معرض نقد و نظر نهاده است. شك نباید داشت که جهان امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند پشت سر گذاشتن تشنه‌ها، خشونت، جنگ و تبیین و تدوین مناسبات و ساز و کارهای گفتمانی و تضارب اندیشگی است.

پیشرفت علم کهکشانشناسی به انسان معاصر ثابت کرده است که در فراسوی کرهٔ زمین هیچ جایی برای زیستن وجود ندارد. چه کسی است که نداند سیارگان بیرون از منظومهٔ شمسی به قدری از دسترس انسان دورند که وصال آنها عملاً غیرممکن است. نزدیک‌ترین سیاره به منظومهٔ شمسی، سیارهٔ آلفا قنطورس نزدیک به ۴/۳ سال نوری یعنی ۴۳۰۰۰ میلیارد کیلومتر از ما فاصله دارد. حتی اگر فرض کنیم - که فرض محال، محال نیست - و منابعی از انرژی را متصور و ممکن بدانیم که تا ده برابر سرعت نور ما را به حرکت در آورد - به فرض نادیده گرفتن محدودیت نسبیتی - باز هم کوچ ما به آن سیاره، با این فرض خوشبینانه که مانند زمین مسکونی باشد، بیش از یک سده طول خواهد کشید.

بدین ترتیب، انسان زمینی چاره‌ای ندارد جز این که با عقلانیت و درایت تمام، دو دستی به زیستگاه فعلی خود بچسبند و آن را از

چه کسانی بوسه بر کاکل خورشید زده‌اند؟ چه کسانی بوسه بر کاکل خورشید توانند زد؟ آیا می‌توان بی آن که شولای اشراق و عرفان بر تن و جان کرد، به جست و جوی بازیگران در میدان صلح و عدالت و آزادی رفت و با پرهیز از غوغا سالاری ناشی از ساز و کارهای دیپلماتیک، نام و نشان کسانی را سراغ گرفت که دیر زمانی پیش از این، چراغ به دست گرفته‌اند و در گرداگرد شهر به دنبال انسان گشته‌اند؟

صاحب این قلم در نوشتاری با عنوان «گفت و گوی تمدن‌ها؛ سیاست (دیپلماسی) در خدمت فرهنگ» به عرصه‌شناسایی و شناساندن بازیگران گفت و گوی تمدن وارد شده و در یک طرح و قضاوت کلی چنین نوشته است:

ساموئل هانتینگتون در شکل‌بندی کلی نظریه خود از هفت تمدن عمده و درگیر سخن می‌گوید و در میان این تمدن‌ها «خطوط گسل» ترسیم می‌کند. هر چند ما بارها بر بی‌پایه بودن این تقسیم‌بندی تمدنی تأکید کرده‌ایم، با این حال:

- توجه به نقش مؤثر، عمده و سرنوشت ساز چهار تمدن اسلامی، کنفوسیوسی، اسلاو-ارتدکس و تمدن غربی در ایجاد صلح جهانی ضروری و قطعی به نظر می‌رسد.

- با آن که بسیاری از خطوط گسل مورد نظر هانتینگتون، اصولاً واهی است، اما پر کردن بخشی از شکاف‌ها جنبه حیاتی دارد. لذا با توجه به دو مؤلفه یاد شده، روشن است که طرف‌های اصلی گفت‌وگو همین چهار تمدن بزرگ خواهند بود. از سوی دیگر باید در نظر داشت که در برخی از این تمدن‌ها چند واحد «دولت-ملت» وجود دارد که در میان خود چالش‌های مذهبی، فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقلیمی، اقتصادی و حتی قومی بسیار دارند. علی‌رغم این نکته - که در جزئیات امر نباید نادیده انگاشته شود - به نظر نگارنده نمایندگان تمدن‌های برتر جهانی می‌توانند «دولت-ملت» های زیر باشند:

- نماینده تمدن کنفوسیوسی بی‌هیچ تردیدی کشور چین است.
- نمایندگان تمدن اسلامی سه کشور قدرتمند ایران، مصر و عربستان هستند^(۱۰). بدیهی است کشورهایی چون ترکیه با آنکه از سابقه تمدنی غنی برخوردارند، اما نظام‌های سیاسی آنها عملاً در جهت نقض و شکستن تمدن اسلامی حرکت و به سوی تمدن غربی سمت‌گیری کرده است. این امر ممکن است در مورد مصر نیز مطرح شود. به نظر ما زمینه‌های ظهور و بروز فرهنگ و تمدن ضداسلامی در مصر، بالقوه وجود ندارد. مصر با اینکه یکی از مراکز مهم نشر تعالیم اسلامی است، می‌تواند به عنوان نماینده و نماد تمدن آفریقایی نیز وارد عمل شود.

- نماینده تمدن اسلاو-ارتدکس، طبعاً روسیه خواهد بود. این کشور عملاً جنبه و رسالت پدرخواندگی کشورهای بلوک شرق را هنوز هم با خود دارد. پشتیبانی روس‌ها از صرب‌ها در جریان جنگ بالکان مؤید این گفته است.

در مورد نماینده یا نمایندگان تمدن غربی، توجه به چند نکته ضروری است: نخست این که هانتینگتون و همفکرانش تمدن غرب را متشکل از «آمریکا» و «اروپا» می‌دانند. در حالی که امروز خطوط گسل بسیار روشن و پرنشدنی میان آمریکا و اروپا (دستکم بخش عمده‌ای از اروپا منهای انگلیس) دیده می‌شود. دیگر این که در نظریه هانتینگتون، تعریف تمدن غربی با چند اشکال اساسی رو به روست. اصولاً هانتینگتون در تقسیم‌بندی تمدن‌ها و قرار دادن فرقه‌های مختلف مسیحی در درون هر کدام دچار یک خطای فاحش تاریخی می‌شود.

احمد صدیقی در نوشتاری که در آن سخت به نظریه بر خورد تمدن‌های هانتینگتون تاختم و از آن به عنوان «خوابی چپ»، «ثوری ساده لوحانه ولی سلیس، مخدوش ولی موزون» با محتوای «دهاتی گری فکری» که به علت «بی‌مغزی گنبد» صدای بسیار دارد، یاد کرده است، می‌نویسد: «تمدن با مراجعه به هسته‌های مرکزی از عقاید مذهبی یا شبه مذهبی و احیاناً ارزش‌ها و احکام اخلاقی فلسفی یا حقوقی شناخته می‌شود و مجموعه چند حوزه تمدنی، یک مجموعه تمدنی را تشکیل می‌دهند. با این وصف باید در برابر مجموعه تمدنی شرق که ریشه در فلسفه، جهان بینی و مذهب هند و چین دارد، مجموعه تمدنی غرب را متشکل از ارزش‌ها، باورها و احکامی دانست که از دو منشأ مذاهب ابراهیمی (اسلام - یهودیت - مسیحیت) و تفکر یونانی (شامل فلسفه یونانی و تمدن رومی) سیراب می‌شود. (امیری، ۱۳۷۵).

نخستین و بزرگ‌ترین انتقادی که بر این نظریه نیز وارد است، این است که نویسنده در یک طرح کلی، تمدن‌ها را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرده و بر مبنای شکل‌بندی‌های مذهبی به نتیجه‌ای رسیده است که با وضع فعلی دولت‌ها-ملت‌ها مغایرت اساسی دارد. عمده تمدن اسلامی در کنار نمایندگان دولتی و ملی آن، در آسیا و آفریقا به حیات خود ادامه می‌دهند. افزون بر آن، خاستگاه دو تمدن مسیحی و یهودی (که به هر حال ساختارهای دینی تمدن غرب را نیز کم و بیش پی می‌ریزند) شرق است. در هر صورت با توجه به چند ایراد اصولی دیگر نیز که به تقسیم‌بندی تمدن‌های ساموئل هانتینگتون وارد است، نمی‌توان بازیگران گفت‌وگوی تمدن‌ها را بر پایه دیدگاه‌های وی ارزیابی و انتخاب کرد. به عقیده ساموئل هانتینگتون جنگ داخلی اسپانیا و صف‌بندی نیروهای ایدئولوژیک در آن کشور تفاوت‌های آشکاری با صف‌بندی‌های جنگ داخلی یوگسلاوی دارد، چرا که در جنگ داخلی اسپانیا در دهه (۱۹۳۰) کشورهای طرفدار فاشیسم، کمونیسم و دموکراسی دخالت کردند حال آن که در بحران یوگسلاوی در دهه (۱۹۹۰م) کشورهای مسلمان، ارتدکس و مسیحی غربی به طرفداری از جناح‌های درگیر وارد عمل شدند. افزون بر آن، در عبارت آخر هانتینگتون دو لغزش مشخص فریاد می‌کشد:

فرهنگ ساز. چه کسی می تواند ابهت و موقعیت ممتاز سیاسی میخیایل گورباچف را در آستانه تحقق دو طرح گلاسنوست و پرسترویکا نادیده بگیرد؟ و در عین حال با در نظر گرفتن وضع بی ارزش کنونی وی- دستکم در مقام یک دیپلمات- به بی ثباتی موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سیاستمداران پی نبرد؟ بی آنکه قصد مقایسه ای در کار باشد از گابریل گارسیا مارکز به عنوان نمونه ثبات و جاودانگی متفکران و فرهنگ سازان یاد می شود، تا معلوم شود که چرا در گفت و گوی تمدن ها:

- سازندگان تمدن و فرهنگ باید نقش نخست را بازی کنند.

- و دیپلمات ها در خدمت این گروه قرار گیرند.

حد واسط یا پل رابط این دو جریان- که به گونه سنتی هیچ گاه کنار یک سفره نشسته اند- می توانند کسانی باشند که از ایشان با عنوان چهره های «دیپلمات- فرهنگی» یاد می کنیم. دیپلمات هایی که با اصول و مبانی تمدن و فرهنگ آشنا هستند و می توانند ضمن برقراری ارتباط درست و معنی دار با اهل اندیشه- که خود نیز در شمار ایشانند- مصوبات گفت و گوی تمدن ها را عملی کنند. بدین لحاظ باید گفت که برای مثال در ایران، اگر چه ترکیب اصلی اعضای هیأت گفت و گوی تمدن ها الزاماً از چهره های شاخص حوزه و دانشگاه تعیین می شود، اما این، به معنای نادیده گرفتن نقش مؤثر دیپلمات هایی که سال ها در عرصه دین، فرهنگ و تمدن قلم و قدم زده اند، نیست (قراگزلو، همشهری، ۶/۴/۱۳۷۸)

احمد نقیب زاده مؤلف کتاب تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی معتقد است که: «در مورد رابطه فرهنگ و سیاست، بحث های بسیاری صورت گرفته، اما کارهای موردی و عینی در این زمینه خیلی کم انجام شده است. بیشترین کارهایی که در حوزه فرهنگ سیاسی به انجام رسیده، مربوط به دهه های ۵۰ و ۶۰ است. تأثیر فرهنگ بر سیاست خارجی هم قسمتی از کار محققان را به خود اختصاص داده است. هر ملتی در سیاست خارجی خود الگویی دارد که از آن پیروی می کند و الگوی فرهنگی آن جامعه نیز شناخته می شود و حتی در جنگ ها هم تأثیر فراوانی می گذارد. مثلاً چینی ها به سبک خودشان به مذاکره یا جنگ پرداخته و آمریکایی ها به سبک و سیاق آمریکایی به گفت و گو می پردازند. به هر حال رابطه فرهنگ و سیاست خارجی بسیار جدی است، اما با کمبود مطالعه و نظریه پردازی در این زمینه مواجهیم...» (گزارش گفت و گو، سال اول شماره ۸، ۱۳۸۰، ص ۳۴). اما علی اکبر صادقی رشاد مرز پررنگ و دیوار بلندی میان فرهنگ و سیاست می کشد و تلاش می کند سیاستمداران را آن سوی جوی و فرهنگ مداران را این سوی جوی قرار دهد. نگاه بدینانه وی به سیاست و سیاستمداران، گرچه متأثر از حوادث عینی اجتماعی است- که ما نیز بیش تر به آن اشاره کردیم- اما به هر حال چنین نگرشی در نهایت از تأثیر مثبت فرهنگ بر سیاست نیز با اغماض نابخشودنی می گذرد و گناه

- یکسان گرفتن سیاست های آمریکا و تمدن مسیحی
- یکسان گرفتن سیاست های دولتهای مسلمان با تمدن اسلامی
این نکته نیز قابل تعمق است که تجزیه تمدن مسیحی به تمدن اسلاو- ارتدکس و مسیحی غربی با هیچ معیار عقلی و منطقی مطابقت نمی کند زیرا:

- همه اسلاوها، ارتدکس نیستند. یک اسلاو می تواند اسلوونیایی، کرووات یا بوسنیایی و... باشد.

- همه ارتدکس ها نیز اسلاو نیستند. ارتدکس ها می توانند رومن، یونانی، گرجی یا حتی آلبانیایی باشند.

گذشته از این ها، با جدا شدن راه کشورهای قدرتمند اقتصادی اروپا- از جمله آلمان، ایتالیا و فرانسه- و حتی در تضاد قرار گرفتن منافع اتحادیه اروپا و آمریکا- که به صورت رقابت «یورو- دلار» خودنمایی می کند- آیا می توان باز هم تمدن غربی را مساوی آمریکا و اروپای غربی دانست؟ به نظر نگارنده، آمریکا- و حداکثر- انگلیس، در گفت و گوی دیپلماتیک تمدن ها دارای منافع مشترک و تعریف شده ای هستند. همچنان که آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک و... نیز چنین وضعی دارند. از سوی دیگر وارد کردن آمریکا در گفت و گوی تمدن ها چند ایراد عمده را از پیش مطرح می کند.

- آمریکاییان کمتر تمایلی به شنیدن و گوش دادن دارند و بیشتر می خواهند سخن بگویند. (عبارت تصحیح شده این بند: بیشتر مایلند دیکته کنند!!)

- آمریکاییان معمولاً از آنجا که همواره و بویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از موضع قدرت وارد ساز و کارهای جهانی شده اند بعید است که در گفت و گوی تمدن ها امتیازی به رقیب بدهند یا از مواضع اساسی و کلی خود عدول کنند و از دکتترین هژمونی در «نظام تازه جهانی» ادعایی، پاپس بکشند.

- آمریکاییان معمولاً نشان داده اند که در جاهای حساس مسابقه به راحتی قواعد بازی و گفت و گو را زیر پا می گذارند. بدین اعتبار برای ملزم کردن آمریکا به تعهدات خود باید پیشاپیش تمهیدی اندیشید. از سوی دیگر این نکته را نیز نباید فراموش کرد که در شرایط کنونی، حذف آمریکا از گفت و گوی تمدن ها به هیچ وجه امکان پذیر نیست.

با وجود این چهار تمدن عمده در گفت و گوی تمدن ها، کنار ماندن دو کشور هند و ژاپن ممکن است چالش هایی در راه سامان دهی صلح جهانی به وجود آورد. نکته ناگفته در این بحث، ترکیب حقیقی و حقوقی افرادی است که هیأت های نمایندگی را هدایت و رهبری می کنند. به عقیده ما در فرایند گفت و گوی تمدن ها، باید کمترین نقش اندیشگی را برای دیپلمات ها قایل شد. بسیاری از حوادث و رخداد های تاریخ معاصر گواهی می دهد که دیپلمات ها- اگر قابل اعتماد هم باشند- نه ماندگارند و نه نظریه پرداز و

نابسامانی‌های روابط بین‌المللی را یکسره به گردن سیاستمداران می‌اندازد: «اگر مسئله گفت و گوی تمدن‌ها به عهده سیاستمداران بیفتد - از آن جهت که در عالم سیاست دو چیز وجود ندارد: «محال» و «ثابت» (در عرصه سیاست هر چیز ممکن و همه چیز متغیر است) - هرگز هیچ مسئله‌ای پیش‌بینی‌پذیر نیست. زیرا در عالم سیاستمداران، مبانی فلسفی و معرفتی نیستند که سرنوشت انگارند، بلکه این امیال و اغراض سیاست‌بازانند که فرجام‌گذارند و اصولاً در این وادی متغیرها بسیارند و متغیرها بی‌شمار، اما اگر این مهم به متفکران و انهاده شود، می‌توان از سهم مبانی فلسفی سخن گفت و از آیندهٔ محتمل...» (قیسات، سال چهارم شماره ۴، ص ۱۴). احمد نقیب‌زاده، منتقد چنین سیاه و سفید کردنی در رابطه میان دو مقولهٔ سیاست و فرهنگ است: «روابط دیپلماتیک هم از جمله روابط فرهنگی است و هر چه روابط دموکراتیک بر جوامع بیشتر حاکم باشد نقش فرهنگ‌ها در روابط بین‌الملل بیشتر مشاهده می‌شود. زیرا سیاست از حوزهٔ انحصار عده‌ای خاص، خارج شده و به ملتی که صاحب فرهنگ و اندیشه است، تعلق می‌یابد.»

نقیب‌زاده با درک عمیقی که از حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل دارد - و این شناخت حاصل سال‌ها مطالعات آکادمیک وی و حضور مؤثرش در مراکز معتبر دانشگاهی است - نقش دولت‌ها و ملت‌ها را در پیشبرد اهداف گفت‌وگوی تمدن‌ها به گونه‌ای واقع‌بینانه تبیین می‌کند و هر یک را در جای خود قرار می‌دهد: «نقش دولت‌ها فقط هموار کردن راه است و باید این مسئله را بپذیرند و به آن عنایت کنند. ملت‌ها، اندیشمندان و دانشمندان در مراحل بعد هستند که باید این قضیه را تحقق بخشند. در واقع هنرمندان، اندیشمندان و کسانی که به حوزه‌های فرهنگی نزدیک‌ترند، کارگزاران اصلی نظریهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها هستند.» (نقیب‌زاده، همان)

برخی محافل و ارگان‌های مطبوعاتی و سیاسی نزدیک به جریان محافظه‌کار و جناح راست، صرفاً از سنگر برخورد سیاسی، تلویحاً به انکار ایدهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها، دستکم در شکل کنونی سازمانی آن می‌پردازند: «متأسفانه طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها برای عده‌ای مصرف تبلیغاتی و سیاسی دارد و به نوعی آن را زمینه‌ساز ارتباط با آمریکا می‌دانند. بدون تردید، چنین برداشتی با مرگ طرح، برابر خواهد بود. چون طرح به دست سیاست‌بازان سپرده شده است.» (کیهان، ۱۳۷۹/۱۲/۷) محافظه‌کاران، البته با شانه خالی کردن از ذکر مصادیق این مدعا، روشن نمی‌کنند که «سیاست‌بازان» مجری این طرح چه کسانی هستند و کجا و چگونه این «طرح شرورانه» را به «مصرف تبلیغاتی و سیاسی» رسانده‌اند و از آن «پلی برای ارتباط با آمریکا» ساخته‌اند. محافظه‌کاران برای تاختن به جناح دیگر، به گفت و گوی تمدن‌ها و آثار و رهاوردهای مثبت جهانی آن برای جمهوری اسلامی نیز رحم نمی‌کنند: «آقای خاتمی بفرمایند از زمان طرح این واژه زیبا

تاکنون، کدام مناظرات علمی و گفتمان‌های چندجانبه میان سطوح برتر تمدن‌سازان برگزار شده است؟... متأسفانه هیچ کدام از این مراحل در خصوص طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها به اجرا در نیامده است. لذا صرف بودجهٔ ملی و بیت‌المال مردم تا سقف ۱۰ میلیارد ریال و تخصیص ۳۰ میلیارد ریال از بودجهٔ سال ۸۰ برای تبلیغ يك نظریهٔ مهم، نامفهوم است... مصیبت از آنجا ناشی می‌شود که چند عنصر زبون و فرومایه به عنوان نمایندگان این ملت بزرگ به جهان در عرصهٔ گفت‌وگوی تمدن‌ها معرفی می‌شوند و همین امر باعث نگرانی و حتی یأس ناظران دلسوز نسبت به عاقبت طرح می‌گردد... اندیشه‌های انحصارطلب با نقاب نین در زیر چتر حمایت از دوم خرداد و با پشتوانهٔ قدرت مالی و سیاسی گسترده، برای صعود از پلکان قدرت و دست‌یابی به سنگرهای کلیدی، هر گونه اندیشهٔ مخالف و حتی سلیقهٔ ناهمگون را سرکوب و شخصیت‌متقدراً با کارد تهمت و توهین مثله می‌کند و از عرصهٔ رقابت سالم و مدار مدارا به حاشیه می‌رانند و به خندق مرگ پرتاب می‌کند.» (همان) برخورد تنگ‌نظرانهٔ جناحی و بانندی با يك اندیشه و نظریه، نوبری است که احتمالاً فقط در مطبوعات این کشور قابل تناول است. با احتیاط از کنار چنین مواضعی می‌گذریم. به نظر محمدرضا تاجیک، گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌باید از قالب گفت‌وگوی دولت‌ها خارج شود و نمایندگان نهادهای مدنی را به پای میز گفت‌وگو بکشد: «وقتی می‌گوییم باید مرزهای گفت‌وگوی تمدن‌ها مشخص شود، آیا منظور گفت‌وگوی تمدن‌هاست یا گفت‌وگوی دولت‌ها؟ آیا نمایندگان تمدن‌ها، دولت‌ها هستند؟ این جا است که مسائل عمیق‌تر می‌شود. دولت‌ها به منافع و مقاصد خود می‌اندیشند و هر دولتی دیپلماسی که برقرار کرده همان گفت‌وگو بوده است. ولی اگر تمدن‌ها که دارای نمایندگان مختلفی هستند و زیاد هم دولتی نیستند [از این تعبیر زیاد هم دولتی نیستند، صاحب این قلم چندان سر در نیآورد] هویتی دارند که لزوماً این نمایندگان دولتی نمی‌باشند و در شکل NGOها (سازمان‌های غیردولتی) ظهور کرده‌اند. اینها با هم گفت‌وگو می‌کنند که آن وقت بحث شکل دیگری می‌گیرد. اما الان در بین دولت‌ها خلاصه شده است. در صورتی که باید از این سطح خارج شود. هنوز فضایی باز نکرده‌ایم که بتوانیم بگوییم اولاً تمدن‌ها چه شکلی دارند؟ و چگونه گفت‌وگو می‌کنند؟ خود تمدن‌ها صامت هستند. پس به نمایندگانی احتیاج دارند. اما این نمایندگان از سیاستمداران باشند یا اساتید دانشگاه‌ها و شخصیت‌های فرهنگی؟ هنوز ما حرکت خاصی در این زمینه‌ها انجام نداده‌ایم.» (ایران، ۸۰/۲/۶).

این مشکل اساسی که بازیگران اصلی گفت‌وگوی تمدن‌ها چه کسانی هستند و کدام گروه از جامعه نمایندگان تمدنی آن جامعه به شمار می‌روند، توجه لگنهاوزن را نیز به خود معطوف کرده است: «این طور نیست که هر گفت‌وگوی بین اعضای تمدن‌های متفاوت را

توان گفت و گوی تمدن‌ها به حساب آورد. اگر يك جراح چینی در پیرامون فن جراحی با يك جراح از تونس بحث کند، گفت و گو در محدوده چارچوب پزشکی واقع می‌شود... برای این که گفت و گوی بین افراد به عنوان گفت و گوی بین تمدن‌ها شمرده شود، باید افرادی، تمدن‌های متفاوت را نمایندگی کنند... می‌توانیم تعبیر گفت و گوی بین تمدن‌ها به شیوه گفت و گو بین نمایندگان تمدن‌ها را مدل نمایندگی گفت و گوی بین تمدن‌ها بنامیم. مشکل عمده این تعبیر این است، تمدن‌ها سازمان‌هایی با نمایندگان و رهبران رسمی نیستند. چه کسی را می‌توان نماینده تمدن غربی نامید؟ رییس اتحادیه اروپا؟ چه کسی نماینده تمدن چین است؟ مطمئناً رییس حزب کمونیست آنجا نیست... حتی در صورت برگزاری انتخابات، کسانی که انتخاب می‌شوند به احتمال زیاد رهبران سیاسی‌اند. اما برای نمایندگی از سوی يك تمدن کافی نیست که يك سیاستمدار زیرک یا هر شخص معروف بین مردم آن تمدن باشد. برای نمایندگی از سوی يك تمدن، باید مورخ آن تمدن بود. ولی مورخ بودن هم کافی نیست. شخص باید يك مردم‌شناس، جامعه‌شناس، فیلسوف، زبان‌شناس، عالم به علوم سیاسی، معمار، منتقد ادبی، منتقد فیلم و... باشد. بنابراین محال است که انسان نماینده تمدنی باشد...» (لگنهاوزن، قیسات، سال چهارم، شماره ۴، ص ۱۵۳).

بسیاری از تمدن‌شناسان از نخبگان ملی به عنوان نمایندگان فرهنگی - تمدنی یاد کرده و نقش اصلی را در بازی گفت و گوی تمدن‌ها به ایشان سپرده‌اند. گنانو موسکا در کتاب طبقه حاکمه *The ruling class* معتقد است که اساس هر جامعه، تمدن یا فرهنگی را نخبگان آن جامعه تشکیل می‌دهند و در يك جامعه بهنجار، تعداد و تنوع تشکیلات سیاسی مطرح نیست، بلکه تسلط نخبگان بر جامعه است که آن را به رستگاری و آزادی رهنمون می‌سازد. روبرتو میکلز نیز در کتاب احزاب سیاسی اقتدار يك تمدن را در گرو اقتدار نخبگان آن می‌داند و نخبه‌گرایی، مرآه فرهنگی و گفت و گوی دو تمدن را «گفت و گوی نخبگان» به شمار می‌آورد. نخبه‌گرایی در اندیشه‌های آرنولد توین بی هم جایگاه مهمی دارد. توین بی در عمل شخصیت‌های والا و نخبه را عوامل تعیین کننده‌ای در تاریخ می‌داند. در این گونه موارد وی دقیقاً شخصیت‌هایی مانند حضرت محمد (ص) و حضرت مسیح (س) را مورد توجه قرار داده و ایشان را راهبر يك تمدن و قوم دانسته است؛ شخصیت‌هایی که تاریخ را با تکیه بر عقاید خود، يك تنه تغییر داده‌اند و سرنوشت ملت‌ها و تمدن‌های گوناگون را اصالتاً و ماهیتاً دگرگون ساخته‌اند. توین بی آشکارا مفهوم تاریخی «تبادل افکار بین تمدن‌ها» را صرفاً «تبادل افکار بین نخبگان» آنها می‌داند. وی معتقد است که افول تمدن‌ها نیز معلول مرگ این گونه نخبگان محوری است و مواردی بسیار از این دست را در تاریخ برمی‌شمارد. (نیمروزی، ۱۳۷۷، ص ۴۰۵). دیدگاه‌های نوام چامسکی بطور کلی با نظریات توین بی متفاوت است. چامسکی بی‌آنکه نقش نخبگان فرهنگی و تمدنی جامعه را نفی کند، نمونه

واقعی گفت و گوی تمدن‌ها را گفت و گوی میان ملت‌ها می‌داند و از جایگاه اصلی آحاد مختلف مردم در این گفت و گوی واقعی سخن می‌گوید. چامسکی از موضع يك ناراضی و منتقد رفتارهای دولت آمریکا، مخاطبان خود را در میان مخالفان دولت‌ها، از هر جنس و پایگاه و طبقه پیدا می‌کند. او متفکر برجسته‌ای است که پیوسته با ناراضیان از سلطه غرب، در حال گفت و گو و ارتباط است. به سخن دقیق‌تر، چامسکی طرفدار گفت و گوی روشنفکران معترض است؛ در عین حال از اهمیت حضور عادی‌ترین مردمان در این فرایند نیز نمی‌کاهد: «من شخصاً درگیر يك گفت و گوی دایمی با تمام مردم دنیا هستم؛ مردمی که مخالف عملکردهای دولت خویش هستند و در حقیقت ما همه با هم کار می‌کنیم. پس من چگونه می‌توانم از چنین گفت و گویی با مردم خاورمیانه یا آسیای جنوب شرقی یا دیگر کشورهای مشابه، چشم‌پوشی کنم؟ نخستین گامی که مؤثر عمل می‌کند این است که در بسیاری از کشورها مردمی زندگی می‌کنند که بسیار شبیه من بوده و مانند من فکر می‌کنند. آنها علایق مشترک دارند. ما همگی مخالف هستیم و این امر بدان معنی است که ما از رودخانه اصلی جدا شده‌ایم. ما منبع و مبدأ نداریم. ما مجبوریم روی پای خود ایستاده و به سختی کار کنیم. بنابراین باید با یکدیگر همکاری کنیم؛ بدین معنی که چنانچه من بخواهم دریابم در هند یا خاورمیانه چه اتفاقاتی در شرف وقوع است، باید افرادی باهوش داشته باشم که این خواست مرا اجابت کنند. آنها بسیار باهوش‌تر از افرادی هستند که برای CIA کار می‌کنند. این‌ها مخالفینی هستند که در داخل کشور خود زندگی می‌کنند و من برای آنها کارهایی را انجام می‌دهم و آنها نیز در مقابل همان کار را برای من می‌کنند و بدین ترتیب ما در يك گفت و گوی دایمی در مورد مسائلی هستیم که مورد علاقه و توجه ماست. این افراد الزاماً همگی جزو طبقه روشنفکران نیستند. آنها می‌توانند دکتر یا کارگر باشند. اتفاقاً من یاد گرفته‌ام که بیشتر با این افراد صحبت کنم تا با طبقه روشنفکران... دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران معادن، فعالان محیط زیست و غیره. این يك گفت و گوی واقعی است. گفت و گوی تمدن‌ها نباید الزاماً میان دولت‌ها صورت گیرد. بلکه نمونه واقعی آن میان مردم است و مردمی که تغییرات ساختاری و سازنده‌ای را موجب می‌شوند، غالباً با دولت وقت خود، مخالف هستند.» (جهانگیر، ۱۳۸۰) و ما در جستجوی بازیگران گفت و گوی تمدن‌ها این نکته را حسن ختام سخن خود قرار می‌دهیم که در فرایند گفت و گوی تمدن‌ها با توجه به دستاوردهای تکنولوژی اطلاعات، همه کسانی که در این جهان فریاد می‌کشند: «ما هم هستیم» همه دولت‌های دموکراتیک، همه ملت‌های زنده، همه روشنفکران و نخبگان متعهد، به تناسب تخصص و جایگاهی که در تولید فرهنگ و تمدن دارند می‌توانند نقش مؤثر و شایسته بازی کنند. اینان همان کسانی هستند که برای تحقق آرمان‌های بزرگ انسانی، برای تحقق صلح، آزادی، عدالت و امنیت، بوسه بر کاکل خورشید می‌زنند.

دنیاله دارد